

8

در راه سمرقند

انجام داده های قتیبه بن مسلم 15-705

با آغاز 705 ارتشهای عرب تمام خراسان تا آمودریا را تسخیر کرده بودند. تنها مکان های کوهستانی هنوز مقاومت میکردند. گفتن این نیست که تمام استانها بطور صلح آمیزی با عربها قانون ورزی میشدند با گرد آوری مالیات از جمعیتی فرمان بردار و رام، اما توانورزان عرب کنترل داشتند. از پایگاهشان در مرو و بلخ، آنها میتوانستند با اعزام نظامی هر شورش را سرکوب کنند و دارائی های آنها و سرزمینشان را غارت کنند. در جهت دیگر رودخانه همه چیز متفاوت بود. بجز پایگاه موسی در تیرمید، هیچ سکونتگاه عربی وجود نداشت و، تا آنجا که ما میدانیم، حتی یک مسجد ساخته نشده بود. پادشاهان محلی و چادرنشینان ترک محکم در اداره کردن سرزمینهای خود باقی مانده بودند.

بزودی تمام اینها دگرگون میشد. در این سال حجاج، جانشین خلیفه در عراق و شرق، امیر تازه ای را برای خراسان منصوب کرد. قتیبه بن مسلم از قبیله کوچک بحیلا بود، که بهیچ کدام از قبیله های بزرگ پیوند نداشت کسانیکه زد و خوردشان عربهای خراسان را پار پاره کرده بود. از او برای این مشکلترین کار یک نامزد جذاب ساخته بود. تنها او میتوانست در اختلاف ها بیطرف باشد، بلکه او زیر فشار مداوم برای مساعدت نمیبود که رهبران قبیله های بزرگ مجبور بودند از پیروان خود بکشند. او همچنین از پشتیبانی حجاج مصمم و زیرک بهره مند بود. بخاطر این واقعیت که خود او بی بهره از پیروان قبیله ای بزرگ بود، این معنی را میداد که او برای توانورزی خود به حجاج متکی بود. قتیبه مردی میشود که باو بیشتر احترام گذاشته میشد تا دوست داشته شود. منابع بر لیاقت او بعنوان یک سازمان دهنده و رهبر نظامی تاکید میکنند، اما داستان هائی از بخشندگی او یا حمایت از شاعران وجود ندارد. اگر او فکر میکرد ضروری است، او میتوانست یک مخالف درنده باشد و درباره اعدام کردن زندانی ها پشیمانی نداشت، حتی آنهایی را که کردار بی خطری را برایشان تضمین کرده بود. از طرف دیگر، او آماده بود با پادشاهان و رئیس های محلی کار کند اگر احساس میکرد که آن میتواند به خواستگاه اسلامی کمک کند. او همچنین از یک خانواده بزرگ و از نزدیکان قابل اعتماد بهره مند بود، مخصوصاً برادرش، عبدل رحمان، کسیکه معاون فرمانده قابل اعتماد همیشگی او و دست راستش بود.

فتیه با سیاست روشنی آمد که آن متحد کردن **عربهای خراسان** برای خواستگاه **اسلام** و جهاد بود و رهبری کردن آنها برای تسخیر سرزمین های ثروتمند آنسوی رودخانه که پیشینیان او نتوانسته بودند ترتیب بدست آوردن آن را بدهند. هر بهار او ارتشهای **مسلمان** را در **مرو** گرد میاورد و از آن بیرون میزد و در پائیز به پایتخت **برمیگشت**، و قتیکه سربازها در شهرها و دهکده های خود در **خراسان** تا جنگ آوری فصل سال دیگر پراکنده میشدند. جنگ آوری که بزودی آغاز میشد ثابت شد که از تمام جنگ آوری های تسخیر بزرگ **عرب دشوارترین**، **خونبارترین** و احتمالاً **ویرانگرانه ترین** بود.

بنابر گزارش دهنده ای که ادعا میکند شاهد چشمی بوده است، **فتیه** از **عراق** به پایتخت **مرو** درست در زمانی رسید که امیر پیش از او پیش از حمله غارتگرانه به آنسوی رودخانه از سربازان سان میدید. **فتیه** بیدرنگ فرماندهی را در دست گرفت و برای سربازان سخنرانی کرد و برای جهاد اصرار ورزید. "خدا شما را باینجا آورده است تا دین خود را نیرومند کند، بوسیله شما از چیزهای مقدس دفاع کند و بوسیله شما فراوانی ثروت را افزایش دهد و کردار خشن سهم دشمن را بدهد." او تاکید کرد کسانی که در جهاد کشته شوند هنوز زنده خواهند بود، بیانی از قرآن:¹ " آنهائی را که در راه خدا کشته شده اند مرده نشمارید بلکه بعنوان کسانی که با خدا زندگی میکنند، که بوسیله خدا فراهم شده است." او با یک ترغیب شدید پایان داد: "قولی که بخدا داده اید بجا بیاورید، خود را عادت دهید بگشتندگی در دوردست ها و کشیدن بزرگترین سختی ها و آگاه باشید از گشتن بدنبال راهی آسان برای بیرون رفتن." **طبیعت** درخواست روشن بود؛ در اینجا ذکر از قبیله و یا وابستگی نژادی نشد: این جنگ آوری خواهد بود برای تمام **مسلمانها**، بطور یکسان برای **عربها** و غیر **عربها**. او ترکیبی سنتی از خدمت کردن بخدا و پولدار شدن را قول داد. ما هرگز نخواهیم دانست چه تعداد از شئونندگان او با هیجانی شورمندانه پاسخ دادند، و چه تعدادی از آنها این کلمه ها را با دلهره شنیدند، بیمناک از خطرها و سختی هائیکه در پیش داشتند.²

ما تصویری با جزئیات از این ارتش در سال 715 در پایان دوران انتصاب **فتیه** بفرمانداری داریم.³ در این زمان گفته شده است **فتیه** فرماندهی 40000 سرباز از جنوب **عراق** را داشته است. آنها با قبایل اصلی گروهی خود سازمان بندی شده بودند و با خود احساس همیت قبیله ای را آورده بودند که بانها در میدان جنگ بخوبی خدمت کرده بود، اما همچنین رقابت قبیله ای را که به آسانی میتوانست علت خشونت و خونریزی شود. افزون بر آن 7000 سرباز از **کوفه** بتازگی از مرکز **عراق** رسیده بودند و 7000 سرباز که توصیف شده بودند بعنوان **موالی**، غیر **عربهای** دیگر شده، که در نیروهای **مسلمان** نام نویسی کرده بودند. آنها با مردی بنام **حیان النبتی** رهبری میشدند. یکی از دلایل پیروزی نهائی **فتیه** این بود که او وفاداری این سربازان محلی را کسب کرد، اگر اعداد را باور کنیم، کسانی که 12% نیروها را تشکیل میدادند. بنظر میرسد آنها همانقدر سخت جنگیدند که **عربها** جنگیدند، و دانش محلی میباید آنها را بویژه مفید کرده باشد، اما همه **عربها** حاضر نبودند آنها را بعنوان برابر خود بپذیرند و در زیر سطح این تنش تیرگی روابط قرار داشت. شاید مهمترین دلیل پیروزی **فتیه** همین بود، تا قتیکه همه چیز بنادرستی پیش رفت، و او را ببیانش رساند، او توانست

باین گروه های در مانده هدف مشترکی بدهد و آنها را اداره کند، و سرزمین های اسلامی را به ورای **آمو دریا** و شاید در نهایت تا دور دست **چین** توسعه دهد.

فتیبه بی درنگ جنگ را آغاز کرد، و مردان خود را بسوی بالای **آمودریا** به **تخارستان** برد. در اینجا هدف اصلی او آسوده گری کردن بود تا تسخیر. او دیدار دولتی رسمی در **بلخ** داشت، جائیکه به او با دهقان محلی خوش آمد گفته شد. سپس او از رودخانه گذشت و پادشاه **سکانیان** با او دیدار کرد، با هدیه ها و کلید طلایی بنشانه سمبل مطیع بودن. در عوض باو پشتیبانی بر ضد پادشاه همسایه **شومان** داده شد، که توقف بعدی **فتیبه** بود. در اینجا پادشاه دوباره با عجله صلح کرد و خراج پرداخت. با امن کردن جناح جنوبی با نشان دادن نیرو و دیپلماسی، **فتیبه** برای زمستان به **مرو** برگشت.

او سال بعد را، در 706، با سرانجام دادن بکارهای پایان نیافته در جنوب آغاز کرد. نیرومند ترین اشراف زاده مکانی، **نیزاک بودائی**، استقلال خود را در مکان کوهستانی **بادغیس**، در شمال غربی **هرات** نگهداشته بود. **فتیبه** پیام بری نزد او فرستاد، کسیکه برای تحریک کردن امیر تازه باو اخطار کرد. مردم **بادغیس** با درک اینکه **فتیبه** به سرزمین آنها وارد نمیشود با او صلح کردند.⁴ این نوعی ترتیب ویژه زندگی بکن و اجازه بده زندگی بکنند بود که طبیعت تسخیر **عرب** در بیشتر مکان های دور دست ماورای **آمودریا** بود.

سپس او توجه خود را بسوی هدف واقعی اش چرخاند، که شهرهای ثروتمند **سکدیا** در دره **زرافشان** بودند. در آغاز بهار او از رودخانه گذشت و بسوی **پیکند** رفت، اولین و نزدیکترین آنها در راه آنسوی گذرگاه رودخانه در **آمل**. حالا مکان شهر ویرانه متروکی است در حدود 60 کیلومتری غرب **بخارا**، اما در ابتدای قرن هشتم یک مرکز بزرگ تجارتي بود در امتداد راه زمینی جاده ابریشم که تاجرهای آن از **چین** دیدار میکردند. **پیکند** در پایان دره حاصل خیز **زرافشان** قرار داشت و با صحرا دوره شده بود. آن یک جایزه وسوسه کننده ای بود اما شهر بخوبی با دیوار بزرگ خشتی و دژی در داخل آن و تنها با یک دروازه پاسداری میشد.⁵ **پیکند** آنچنان مستحکم بود که تنها بنام دژ شناخته میشد و یا "دژ برنجی"، و ساکنانش هیچ تمایلی نداشتند بدرخواست های پولی **عربها** تسلیم شوند. بنظر میرسد تسخیر اولیه بتندی بوده است، مدافعان مجبور شدند به پشت دیوارها پس نشینند و سپس درخواست صلح کنند. این در مقابل خراج پذیرفته شد، و **فتیبه** در راه برگشتن به **آمودریا** بود وقتیکه شنید شهروندان شورشگرانه برخاسته اند و فرمانداری را که او برای اداره گذاشته بود کشته اند؛ طبق معمول، در آنجا داستانی بود درباره **عربی** که تلاش کرده بود از دختر یک مرد محلی ثروتمند بهره جوئی کند که در نتیجه با چاقو زده شده بود،⁶ اما تنها امکان دارد ساکنان احساس کرده باشند حالا که نیروهای **مسلمان** پس کشیده اند، آنها دیگر احتیاج ندارند خراجی را که آنها مجبور شده اند قول بدهند بپردازند.

قُتیبه مصمم بود درسی به آنها بدهد که تمام مردم **سکدیا** آن را بیاموزند. یک ماه بعد از محاصره، او مردان کارگر را گماشت تا نقبی زیر دیوار شهر بزنند و سقف آن را با چوب تقویت کنند. او تمایل داشت تا آنها میباید چوب‌ها را آتش بزنند تا که دیوار فرو بریزد. چیزها آنطور که طرح شده بودند کاملاً اتفاق نیافتادند؛ وقتیکه آنها هنوز دیوار را تقویت میکردند دیوار فرو ریخت و 40 کارگر بدشانس کشته شدند. در جنگ آوری اروپای غربی از زمان جنگ‌های **صلیبی** بعد فن آوری کندن نقب زیر دیوار بخوبی گواهی داده شده است، اما بنظر میرسد در تسخیرهای ابتدائی **اسلامی** این تنها نمونه نوشته شده بکار گرفتن نقب زدن بوده باشد، و ممکن است آن فن آوری بوده باشد که **قُتیبه** از سربازان محلی احضار شده در آسیای مرکزی آموخته باشد. اگر چه بروشنی چیزها برای مردان کارگر بدشانس چرخش بدی کرد، نتیجه لازم از نقب زدن گرفته شد- از جائیکه دیوار فرو ریخته بود **مسلمانها** بزور نه بدون مشکل بزرگ وارد شهر شدند. وقتیکه شهر بزور گرفته شد، ساکنان شهر و دارائی آنها بستگی به بخشندگی تسخیرکنندگان داشت. تمام مردان جنگجو با برنامه کشته شدند، زنان و بچه‌ها اسیر شدند و شهر متروک شد. گفته شده است خیلی از تاجرهای **پیکند** برای تبادل کالا در سفر **چین** بودند. وقتیکه برگشتند، آنها زن‌ها و فرزندانشان را جستجو میکردند، و پول گروگان‌گیری را به **عربها** دادند تا خانواده‌شان را آزاد کنند و اقدام بساختن شهر کردند.⁷ در واقع، بنظر میرسد **پیکند** هرگز واقعاً از اثر غارت و کشتار بهبودی نیافت، و بزودی کاملاً بزیر سایه همسایه اش **بخارای** در حال رشد قرار گرفت.

منابع **عرب** تسخیر را بیاد میاورند نه بخاطر نکبت انسانی که باعث شد بلکه برای ثروتی که با غنائم کسب شد. یک اسیر اقدام بخیرید آزادی خود کرد با 5000 تکه ابریشم **چینی**، برابر یک میلیون دینار.⁸ آنها مجسمه‌ای نقره‌ای در معبد **بودا** خانه (بتخانه) پیدا کردند بوزن چهار هزار درهم و گنجینه‌های دیگر، که شامل دو مروارید میشد باندازه تخم کیوتر. وقتیکه **قُتیبه** پرسید مرواریدها از کجا آمده است، باو گفته شد که دو پرنده آمدند و آنها را با منقارهایشان در معبد گذاشتند. برای نویسنده‌های **مسلمان**، این حکایت دل‌انگیز بسادگی گواهی آشکار خرابی کله **بودانیگری** بود.⁹ مرواریدها و سایر اقالام انتخاب شده به **حجاج** در **عراق** فرستاده شد، و **حجاج** در نوشته‌ای که برای **قُتیبه** فرستاد در آن از بخشندگی او ستایش کرد. مابقی نقره ذوب شد تا از آن سکه بسازند و به سربازان پرداخت کنند: با انجام اینکار بیشتر هنر باستانی آسیای مرکزی برای همیشه از دست رفت. آنقدر پول جدید در آنجا بود که **مسلمانها** توانستند خود را با باشکوهترین سلاح‌ها و زره‌ها مسلح کنند، طبق معمول انتظار میرفت سربازها برای ابزار خود پول پرداخت کنند. در هر صورت در این مورد سلاحهای بدست آمده همینطور بسربازها داده شد. پس از پیروزی در **پیکند**، ارتش بسوی آبگاه **بخارا** بحرکت در آمد، که به بعضی از دهکده‌ها حمله شد که مجبور شدند صلح کنند.

سال بعد در 707 **قُتیبه** دوباره رژه وار در حال رفتن بود. یک بار دیگر هدف آبگاه **بخارا** بود. در این سال او با **نیزاک** همراهی میشد، که حالا او بعنوان عضو ارتش **قُتیبه** ظاهر میشد، او هم سرباز و هم گروگان بود. جنگ کار زیادی انجام نداد. **سکدیان** حالا بخوبی از خطری که ارتش **عرب** ایجاد کرده بود آگاه بودند و آنها با **ترکها** و مردم **دوردست فرکانا** متحد شدند. متحدین برای یک

فرصت در دشتواره گشت میزدند و انتظار میکشیدند تا حمله کنند. ارتش عرب زیاد پراکنده شده بود همچنانکه در امتداد راه بخارا حرکت میکرد، و قتیبه، که پیشتاز بود، و برادر او و مرد دست راستش **عبدل رحمان** با بیش از یک ونیم کیلومتر جدا شده بود، که فرمانده نگهدار پشتواره بود. **ترکها** فرصت خود را دیدند و به پایان ستون حمله کردند. **عبدل رحمان** پیغام بری برای برادرش فرستاد و تقاضای کمک کرد. با رسیدن زمانیکه قتیبه به همراه **نیزاک** به پشتواره ارتش رسید، نیروهای **مسلمان** با شکست روبرو بودند، با ظاهر شدن قتیبه جریان تغییر کرد، **ترکها** وادار به پس کشیدن شدند و از مصیبت اجتناب شد. در هر صورت، قتیبه تصمیم گرفت تا پیشروی نکند، بلکه بسوی جنوب چرخید و از رودخانه در **تیرمید** گذشت و از راه **بلخ** برای زمستان به مرو بازگشت.

در فصل 708 جنگ همچنین بازنده وار بود. قتیبه بر ضد نیروهای قانون ورز محلی **بخارا** که **وردان خدا** نامیده میشد آمد، و نتوانست نه تسخیر کند و نه خراج بگیرد. او برای دردش از **حجاج** نیش سرزنشباری را برنده شد.¹⁰

سال بعد در 709 قتیبه تصمیم گرفت دوباره بر ضد **بخارا** حرکت کند. او بخوبی با مرگ **وردان خدا** مخالف سال پیش خود یاری شده بود. گزارش این جنگ کاملاً روشن نیست، اما بنظر میرسد وقتیکه **مسلمانها** به شهر نزدیک شدند، ساکنان شهر از دیگر **سکدیان** و **ترکها** درخواست کمک کردند و جنگ اصلی برضد این ارتش یاری دهنده بود. کامل ترین داستانواره که ما داریم از قبیله **تمیم** میاید و مانند گزارش های دوران تسخیرهای اولیه خوانده میشود، پر از سخنوری های قهرمانانه و کردارهای انفرادی دلیرانه اما تصویر کلی را مبهم میگذارد. قتیبه تصویر شده که برای فرماندهی بر تخت نشسته، و خرقة زردی بروی سلاح هایش پوشیده است. در یک مرحله بما گفته شده است که ببیدینان وارد اروگاه قتیبه شدند و آن را بهم ریختند تا وقتیکه زنها با زدن به صورت اسب های آنها و گریه کردن آغاز بعقب زدن آنها کردند. این مردان را به عمل تحریک کرد و حمله دفع شد. این تنها اشاره ای است به وجود زنها در ارتشهای قتیبه، و گرچه ممکن است این کاملاً ساختگی باشد، آن ممکن است اشاره کند به نقش قابل ملاحظه ای که زنها در جنگ بازی کردند بویژه در سازمان بندی اردوگاه.

بدون شگفتی، بر طبق **تمیمی ها** پیروزی واقعی بوسيله قبیله آنها انجامید (میسر شد). **ترکها** آنسوی رودخانه بروی تپه بودند و نیروهای **مسلمان** بشدت تمایلی نداشتند تا از رودخانه بگذرند و با آنها درگیر شوند. قتیبه بافتخار قبیله ای آنها متوسل شد، بآنها گفت که آنها مانند "یک پوششی از زره هستند که شمشیرها را میشکنند"، او بگذشته ها برگشت بسنت های قبیله ای پیش از زمان **اسلام**، میگفت که او آنها را احتیاج دارد تا امروز بجنگند آنچنانکه در گذشته ها میجنگیدند.¹¹ رئیس قبیله، **واکی**،* یک مرد خشن، زشت، بد دهن بیابانگرد کسیکه بعداً دشمن قتیبه میشود، پرچم را گرفت و پیاده آغاز به پیشروی بسوی دشمن کرد. سواره نظام را اصرار کرد از پیش برود، اما وقتیکه فرمانده سواره نظام برودخانه رسید از ادامه دادن برقتن خود داری کرد؛ وقتیکه **واکی** اصرار کرد که

* ابوموتریف واکی ابن حسن ال تمیمی.

بگذرد "او نگاه خشمگین یک شتر را باو کرد" و از پذیرفتن خود داری کرد. **واکی**، کسیکه شهرتی بخوبی سزاوار خوشونت و وحشیگری داشت، آغاز به آزار دادن او کرد و با نیزه آهنی بشدت باو زد و فرمانده سواره، با شرمندگی وارد عمل شد، مردان خود را ببالای تپه برد. در ابتدا **واکی** با پیاده نظام دنبال کرد، در حالیکه سواره نظام توجه آنها را با حمله به جناح ها جلب کرده بود، پیاده نظام توانست آنها را از تپه براند.

در نتیجه نبرد، **مسلمانها** برای اولین بار **بخارا** را اشغال کردند. بنظر میرسد با بیشترین احتمال پس از آنکه نیروهای کمکی شکست خوردند، خود مردم شهر با **مسلمانها** صلح کردند و احتمالاً اجازه دادند پادگان **مسلمانی** را در دژ برپا شود. تسخیر **بخارا** دست کم چهار فصل جنگی بدرزا کشید، ساکنان مجبور شدند تسلیم شوند و هر سال خراج پردازند. تنها بعد از دفعه چهارم بود که این اتفاق افتاد و **فتیبه** قدم هائی برداشت تا حضور مستحکم **مسلمانها** را در شهر برجا کند.

بخارا در این زمان از سه منطقه قابل تشخیص ساخته شده بود. قدیمی ترین دژ، ارک، روی تپه ای باستانی بود که پادشاه، بنام **بخارا-خدا** (سرور بخارا)، در آن زندگی میکرد، کمی در جهت شرق، که با زمینی خالی جدا میشد، شهر با دیوار قرار داشت، شهرستان، جائیکه **تجار** و دیگر شهروندان زندگی میکردند. و در نهایت در آنجا چندین دهکده با مسکن هائی با استحکامات نظامی بود، که در زبان محلی کوشک نامیده میشد، که کشت زارها و باغ های در این آبگاه پراکنده بودند. **فتیبه** مصمم بود در قلب شهرستان حضور **مسلمانها** را برجا کند، با قانع کردن، رشوه دادن و حتی زور اگر لازم میشد. او آتشکده ها را ویران کرد و مسجد ساخت و قوانین **اسلام** را اجرا کرد. او ساکنان را مجبور کرد که نیمی از خانه هایشان و کشت زارشان را به **عربها** بدهند تا بتوانند با آنها زندگی کنند و برای اسب هایشان علوفه فراهم کنند و چوب برای آتش روشن کردن برای آنها تهیه کنند. خیلی از ساکنان بیشتر ثروتمند انتخاب کردند که شهر را بدرستی ترک کنند و بخانه های خود در دهکده ها بروند. شهر دیوار دار به بخش های متفاوت تقسیم شد و برای ساکن شدن گروه های مختلف قبیله ها تعیین شد. بزودی مسجدهای محله ای برای گروههای متفاوت برپا شد، یکی از آنها در مکان یک کلیسای **مسیحی** قرار داشت. بنظر میرسد در دوران یک نسل شهر دیوار دار بیشتر ساکنان **مسلمان** با اجداد **عرب** داشت در حالیکه **ایرانی ها** در شهرکها و دهکده ها زندگی میکردند.¹² ارتشهای **عرب** در شهر دیوار دار زندگی میکردند و پادشاهان ، **بخارا-خداها**، بزندگی خود در دژ ادامه دادند، همانطور که همیشه میدادند. رابطه بین امیر **عرب** و پادشاه معمولاً، اما نه همیشه، دوستانه بود، و سرکوب شده، پادشاهی که قانون ورزی **عربها** را بر شهر پذیرفته بود، پسر خود را بافتخار تسخیر کننده **فتیبه** نامید. در 713 **فتیبه** در دژ در جائیکه آتشکده قرار داشت مسجد بزرگی را ساخت. دین جدید حالا مردم واران در مرکز باستانی قدرت و تشخص برجا شده بود. پر کردن مومنان در مسجد آنقدر آسان نبود. برای تشویق مردم محلی برای آمدن برای عبادت در روزهای جمعه به آنها دو دینار داده میشد. چون آنها نمیدانستند که چگونه مراسم نماز را انجام دهند، آموزگاران سخنگوی **پارسی** منصوب شده

بودند که بانها بگویند کی دولا شوند و کی سجده کنند. چون مردم عربی نمیدانستند قرآن بفارسی خوانده میشد. تمام مردم شهر با دین جدید کوبش نشده بودند. بما گفته شده است، فقا با دو دینار پیشنهادی جذب میشدند اما خیلی از ثروتمندان سرسختانه در خانه های دهکده ای خود میماندند. یک جمعه مسلمانها به خانه ها در دهکده ها رفتند و ساکنان را برای به مسجد آمدن فراخواندند. اما آنها با باران سنگ روبرو شدند. سپس مسلمانها به خانه ها حمله کردند. برای تحقیر کردن ساکنان، مسلمانها درهای خانه ها را کردند و بردن تا در مسجد جدید بکار برند. این درها تصویر خدایان برویشان بود، و وقتیکه درها به مسجد آورده شد تصویرها خراب شده بودند برای ممنوئیت تصویر در اسلام، یا ساده تر برای تحقیر دین باستانی و مومنان آن. سال ها بعد نارشاخی، تاریخ ورز محلی بخارا، متوجه تصویرهای پاک شده روی درها شد و پرس و جو کرد که چه اتفاقی افتاده بود، و اینگونه است که داستان بما رسیده است.¹³ فُتیبه همچنین مکانی برای عبادت در جشن ها درست کرد در پائین دژ در رجیستان (میدان). وقتیکه برای اولین بار برای عبادت بانجا آمدند، به مسلمانها دستور داده شد تا اسلحه شان را بیاورند، "چون اسلام هنوز جدید بود و مسلمانها بخاطر کافرها در امان نبودند".¹⁴

برخلاف دگرگونی در مراسم، دینی و آئینی، پادشاه بخارا قدرت قابل ملاحظه ای در شهر و آبگاه های دور و بر بکار میبرد، و تسلسل باستانی در دوران قانون ورزی خلیفه های اموی و عباسی تا آمدن سامانیان در پایان قرن نهم بجا ماند. بنابراین مانند خیلی از مکان های ماورای دریاها، دولتهای مسلمان واقعاً یک نگهدارنده بودند و توانورزان عرب بوسیله اشراف محلی قانون ورزی میکردند. در نتیجه این موفقیت، ترخان پادشاه سکدیا از پایتخت خود در سمرقند برای صلح کردن آمد. او به اروگاه فُتیبه با دو مرد نزدیک شد و رودخانه بخارا را بین شان نگهداشت و گفتگو را آغاز کرد. او موافقت کرد در برابر توافق نامه ای خراج بدهد که عربها سرزمین او را اشغال نکنند.

بعد از تسخیر بخارا برای اولین بار در پائیز 709، فُتیبه همچنانکه به مرو باز میگشت هر احساس خشنودی که داشت بزودی بد کردارانه بریده شد. شاهزاده نیزاک، که به مرو آورده شد بود و به اعزام نظامی فُتیبه در بخارا پیوسته بود، حالا بنظر میرسید نیزاک احساس میکرد اگر او هرگز استقلال خود را میخواست پیش از اینکه دیر شود میباید اقدام میکرد. گفته شده است او به ملتزمین خود گفته بود "من تا زمانیکه با این مرد هستم احساس امنیت نمیکنم. عربها مانند سگ هستند: اگر او را بزنی وق خواهد زد و اگر او را تغذیه کنی دمش را برای تو تکان خواهد داد. اگر بر ضد او جنگی و سپس چیزی باو بدهی، او خشنود میشود و فراموش میکند تو به او چه کرده ای. ترخان چندین بار با او جنگید و وقتیکه باو خراج داد، او پذیرفت و خشنود شد. او خشونتگر واز خود متشکر است." احتمال می رود استنباط این باشد که نیزاک احساس کرد که میتواند اقدام بشورش کند و اگر وابخورد، او دوباره میتواند با فُتیبه صلح کند. وقتیکه ارتش به آمل رسید در کناره غربی آمودریا، نیزاک برای برگشتن به سرزمین خود اجازه خواست و درخواست او پذیرفته شد. او بسرعتی که ممکن بود بسوی بلخ رفت. بروشنی او برنامه ای ریخته بود تا تمام شاهزاده های تخارستان را، در دره میانی

آمودریا، بر ضد قانون ورزی عربها بپاخیزاند. وقتیکه او به شهر رسید برای پیروزی مبارزه ای که در پیش داشت اولین کاری که کرد دعا کردن در معبد بزرگ بودانی نوبهار بود. او آگاه بود که بزودی قتیبه از اجازه ای که باو برای رفتن داده بود پشیمان خواهد شد و به امیر محلی عرب دستور خواهد داد تا او را دستگیر کند بنابراین او مدام در حرکت بود. او برای تمام شاهزادگان محلی نامه نوشت و در آن آنها را تشویق کرد تا باو بپیوندند، به اسپهبد بلخ، به بهرام پادشاه مروارید، به سوهرک پادشاه طالقان، تاسیک پادشاه فریاب، و پادشاه جوزجان. همه جواب مثبت دادند و او ترتیبی داد که آنها میباید در بهار 710 باو بپیوندند. او همچنین مقدماتی چید چنانچه چیزها براه نادرست بروند. او به شاه دوردست کابل نامه نوشت، در امنیت دور از دسترس ارتشهای عرب، و درخواست کمک کرد. نیزاک برای امن نگهداشتن بیشتر بسته های خود را به کابل فرستاد و باو اطمینان داده شد که اگر او احتیاج داشته باشد شاه باو پناه خواهد داد.¹⁵ سپس او امیر قتیبه را اخراج کرد و آماده شد برای انتظار کشیدن تا متحدینش گرد بیابند. او هراحتیاطی را که بفکرش میرسید انجام داده بود اما مخالف خود را دست کم گرفته بود.

قتیبه حالا در مرو مرکز زمستانی خود بود و بیشتر سربازانش پراکنده شده بودند و بخانه های خود رفته بودند، اما او بیدرنگ 12000 سرباز زیر فرماندهی برادرش به بلخ فرستاد با این دستور که آنجا را تا تابستان نگهدارد. سال بعد (710) خیلی زود پیش از اینکه شورشیان گرد هم بیابند، او ارتشی از مرو و سکونتگاه های عربها در بخش غربی خراسان گرد آورد و رژه وار بسوی تخارستان رفت. اولین ایستگاه او مروارید بود، شهری کوچک در بالای رودخانه مرغاب، که قانون ورز آن خود را متعهد به پشتیبانی از نیزاک کرده بود. خود قانون ورز فرار کرد اما قتیبه دو پسر او را گرفت و بصلیب کشید. شهر بعدی طالقان بود که برپایه بعضی گزارش ها، جایی بود که او تعداد زیادی از مردم را کشت و به صلیب کشید تا ساکنان ناحیه را بترساند.¹⁶ سپس پادشاه فریاب فروتنانه تسلیم شد و او و مردمش جان بدر بردند. پادشاه جوزجان بزودی همین را دنبال کرد و قتیبه پیش رفت تا تسلیم شدن مردم بلخ را دریافت کند.

نیزاک حالا میتوانست ببیند طرح او ویران شده است. کردار تند و کوبنده قتیبه زیرپای او را جارو کرده بود و تقریباً تمام متحدین اشراف زاده او با قتیبه کنار آمده بودند. در تمام شهرهای تخارستان فرماندار عرب وجود داشت. نیزاک حالا در جهت جنوب بسوی هندو کش بامید رسیدن به کابل فرار کرد. او بخشی از پشتیبانانش را در خولم (تشرگران جدید) گذاشت، جائیکه جاده جنوب از دشت آمودریا جدا میشود و وارد گذرگاه باریکی میشود احتمالاً در دژی که ویرانه اش هنوز در شهر دیده میشود.¹⁷ قتیبه نمیتوانست راهی پیدا کند که این مانع را دوربزند تا اینکه زمین دار محلی باونزدیک شد و پیشنهاد کرد تا راهی را از پشت دژ باو نشان دهد در برابر قتیبه او را آسوده گذاشت. یک بار دیگر، چند دستگی و رقابت در میان مردم محلی به عربها اجازه داد تا از آنها بهره برداری کنند. مردان قتیبه در شب وارد پادگان شدند و دژ را گرفتند. در این میان نیزاک در امتداد راه مدرنی که از دره آمودریا به گذرگاه سالنگ و کابل میروید فرار کرد. در مکانی که حالا نمیشود آنرا معین کرد در استان باغلین در پناهگاه کوهستانی او پناه میگردد.

فتیه بشدت در تعقیب او بود. **فتیه** بزودی به **نیزاک** میرسد و پناهگاه او را برای دو ماه محاصره میکند. ذخیره غذایی **نیزاک** رو به کمی میگذارد اما **فتیه** هم مشکلات خود را داشت؛ زمستان بزودی فرا میرسد و او نمیخواست در کوهستان بدام بیافتد.

مذاکرات آغاز شد. **فتیه** یکی از مشاورانش بنام **سلیم** را فرستاد، کسیکه با خود باری از غذا آورد، که شامل یک بشقاب بنام خابیس بود که از خرما و کره سفید درست شده بود. فراریان گرسنه بروی غذا هجوم بردند و **نیزاک** میتوانست ببیند که او مجبور است سعی کند برای تسلیم شرایطی بگذارد و یا نابود شود، بخصوص وقتی که **سلیم** باو تاکید کرد **فتیه** آماده است که اگر لازم باشد زمستان را در اینجا بگذراند. **سلیم** دادن امنیت را باو پیشنهاد کرد. **نیزاک** بشدت مشکوک بود: "احساس من این است که او مرا خواهد کشت حتی اگر او بمن امان دهد اما امان گرفتن تصمیم برای تسلیم شدن را بیشتر موجه میکند و به من کمی امید میدهد."¹⁸

بنابراین آنها از کوه پائین میایند از جائیکه **نیزاک** بان پناه برده بود و به دشت میرسند جائیکه حیوانات برای سواری بودند، در حین راه **سلیم** سعی میکند به **نیزاک** اطمینان دهد. وقتی که آنها بگذرگاه میرسند، همراهان **سلیم** دور میزند و پشت **نیزاک** قرار میگیرند در صورتیکه اگر او فکر خود را تغییر دهد و بخواهد دوباره بکوهستان فرار کند. **نیزاک** این را نشانه بدی میبیند. وقتی که او را پیش **فتیه** بردند، بدترین ترس او بواقعت پیوست. وقتی که **فتیه** از او پرسید، **نیزاک** گفت **سلیم** امنیت او را تضمین کرده است اما **فتیه** جواب داد او دروغ میگوید. **فتیه** سرگردان بود که آیا او را بکشد یا نه. او رهبر گرد آورنده شورشیان و مردی بسیار خطرناک بود، کسیکه براحتی میتوانست شورش دیگری را برانگیزد، از جهتی دیگر امان دادن خیلی جدی گرفته میشد و شکستن یکی از آنها ممکن بود مذاکره کردن با شورشیان دیگر و فراری ها به دشمن را در آینده خیلی مشکل تر کند. در میان مشاوران امیر عقیده ها متفاوت بود. در پایان یکی از آنها گفت که او شنیده است فرماندار به خدا قول داده است که اگر **نیزاک** بدستش بیافتد او را خواهد کشت و اگر او اینکار را نکند، او هرگز نمیتواند دوباره کمک خدا را درخواست کند. پیش از اینکه دستور خود را بدهد فرماندار برای مدتی نشست و درباره این فکر کرد: زندانی میباید میمرد. این قتل وحشیانه و خائنانه برای همیشه لکه ننگی بود بر شهرت **فتیه** اما اشراف بازمانده را آنچنان بوحشت انداخت که تسلیم شوند. مرگ **نیزاک** بمعنی پایان طغیان بود و بیشتر شاهزاده های **ترکستان** محکم زیر اختیار **عربها** بودند، دست کم در این زمان.

فتیه هنوز برای توان ورزی خود با مبارزه جوئی کوچکتر اما قابل ملاحظه ای رویرو بود. پادشاهی کوچک **شومان** در کناره شمالی **آموریا** قرار داشت. پایتخت آن شهری با استحکامات نظامی در و یا نزدیک **دوشنبه** امروزی بود. پایتخت **تاجیکستان** جدید. پادشاه **شومان** با **فتیه** صلح کرده و گفته شده است با برادر فرماندار صالح دوست شده بود، نمونه دیگری از نزدیکی فراگرد بین **عربها** و برگزیدگان محلی. یک مامور سیاسی نماینده **عرب** در **شومان** مستقر شده بود. حالا پادشاه قرار داد را رد میکند و مامور سیاسی را اخراج میکند. آسانی انجام شدن اینکار اشاره دارد بر تسخیر ظاهری پادشاهی و اینکه در آنجا پادگان **عربی** وجود

نداشته است. واکنش **فتیبه** تلاش دیپلماتیک بود. او مردی را انتخاب کرد که بعنوان "**خراسانی کم خواه**" توصیف میشد، به گمانی سخنور اسلام، نوعی درویش- اولیه، و مردیکه **ایاش ال قانوی** نامیده میشد. وقتیکه آنها رسیدند مردم محلی پذیرائی خصمانه از آنها کردند کسانیکه تیرهای کمان بسوی آنها انداختند. مرد کم خواه برگشت اما **ایاش** از مواد سختی ساخته شده بود و فریاد زد، پرسید که آیا **مسلمانی** در این شهر هست. یک مرد جواب داد. او بیرون آمد و از **ایاش** پرسید چه میخواهد، او جواب داد او کمک میخواهد تا به جهاد بر ضد مردم دست بزند. آن مرد پذیرفت، و برخلاف این واقعیت که تنها آنها دو نفر بودند، آنها با دشمن درگیر شدند و کمی پیروزی داشتند. سپس مرد محلی، بروشنی احساس کرد که وفاداری او به همشهری های شهروندش نیرمند تراست تا تعهدش به ایمان تازه، پشت سر **ایاش** آمد و او را کشت. آنها شصت زخم در او پیدا کردند و **شومانی ها** بیدرنگ از کاری که کرده بودند پشیمان شدند، و گفتند که آنها مرد دلیری را کشتند.

اما آسیب رسیده بود. پس از شورش اخیر **نیزاک**، **فتیبه** نمیتوانست اجازه دهد هیچ پادشاه محلی توانورزی او را نادیده بگیرد و یا آنرا تحمل کند و مصمم بود آنها را مطیع کند و خراج بگیرد، اگر لازم شود با زور. در هر صورت پادشاه هوای سرپیچی داشت. او از **فتیبه** نمیتوانست چون او از هر پادشاه دیگری دژ مستحکم تری داشت. "وقتیکه من تیری بسوی بالای دژ را میکشم، من قویترین مرد با تیر و کمان در تیراندازی در میان آنها، تیر من حتی به نیمه دیوار دژ من نمیرسد. من از **فتیبه** نمیتوانم."¹⁹

فتیبه مانند او تردید نداشت. او رژه وار به **بلخ** رفت، از رودخانه رد شد و بزودی به دژ **شومان** رسید. در اینجا او منجنیق های سنگ پرتاب کن بنا کرد و آغاز بکوبیدن دیوارهای دژ کرد. یکی از این موتورهای (منجنیق) محاصره "کبوتر انگشت" نامیده میشد، و آن سنگ هائی پرتاب میکرد که در داخل شهر میافتاد و مردی از دربار پادشاه را کشت.²⁰ از آن نقطه بعد بنظر میرسد همه چیز بتندی تمام شد. وقتیکه روشن شد که او نمیتواند بیش از این ایستادگی کند، پادشاه تمام گنجینه ها و جواهراتش را جمع کرد و بداخل عمیق ترین چاه دژ انداخت، که از آن هرگز آنها بیرون آورده نشدند. سپس او بیرون رفت تا در جنگیدن کشته شود. **فتیبه** قلعه را با زور گرفته بود و ساکنان میباید حسابش را پرداخت کنند، مردان جنگجو تمامشان بقتل رسیدند و دیگران به اسیری گرفته شدند. **شومان** گرفته شد، و پادشاه کشته شد، اما بنظر میرسد شهر بجاماند و هویت خود را نگهداشت، برای اینکه ما بعداً میثونیم شاه **شومان** بعنوان متحد **مسلمان ها** در کنار آنها میجنگد.

در راه برگشت به مرو، **فتیبه** برادر خود **عبدل رحمان** را فرستاد تا از **ترخان** پادشاه **سمرقند** دیدار کند، تنها برای اینکه مطمئن شود نقشه بدی نمیکشد و خراج را جمع آوری کند. او با ارتش **ترخان** در چمن زارها در بعد از نیم روز دیدار کرد. سربازان **سکدیان** گروه گروه پراکنده شده بودند و آغاز بنوشیدن شراب کردند "تا وقتیکه نادان شدند و بدرفتاری کردند"، آنچنانکه وقایع نگار منزجر

بیان میکند. اقدامات شدیدی در پیش گرفته شد تا از دنبال کردن نمونه بد آنها جلوگیری شود. خراج آنچنانکه میباید جمع آوری شد و **عبدل رحمان** به مرو پیش برادرش برگشت.

کردار سخت **فتیه** در مکانهای بیشماری رنجیدگی ایجاد کرده بود. در **سمرقند** نارضایتی از رفتار **بیحال ترخان** و نا آرامی افزایش میافت، او پیر مردی خوانده میشد که مشتاق تحقیر شدن بود، و آنها از اینکه او موافقت کرده بود تا مالیات بپردازد رنجیده بودند. او بفع مردی بنام **کوراک** برکنار شد، بعضی ها گفته اند او برادرش بود.²¹ برکناری **ترخان** خیلی باو برخورد و، باگفتن اینکه او ترجیح میدهد بدست خود کشته شود تا بدست کس دیگری، او بروی شمشیر خود افتاد تا از پشت او بیرون آمد.²² خود کشی سیاسی مانند این در دنیای **عرب** کاملاً ناشناخته بود، اگرچه البته آن در امپراتوری **روم** معمول بود، و بنظر میرسد در **آسیای مرکزی** آن یک سنت بود. مرگ او برای **سمرقند** نتیجه خطرناکی داشت، چون به **فتیه** اجازه میداد وقتیکه بار بعد ارتشش را به **سکدیا** میبرد بعنوان گرفتن انتقام **ترخان** موضع بگیرد، اما **کوراک** ثابت کرد که قانون ورزی توانا و زیرک است، مدام دسیسه میکرد تا در برابر همسایه های نیرومند استقلال خود را نگهدارد.

فصل بعدی جنگ در 711 دیده شد که **فتیه** در جنوب بیشتر پیشروی کرد تا با **زنبیلی های سیستان** روبرو شود، شاید نیرومند ترین پادشاهی دشمن که **مسلمانها** با آن روبرو شده بودند. در هر صورت، این بار جنگ جدی در کار نبود و برای پیمان صلح **زنبیل** موافقت کرد. جالب خواهد بود تا بدانیم که آیا **فتیه** شنید که در همان سال، اما 6000 کیلو متر در جهت غرب، فرمانده ارتش **مسلمان** دیگری، **طارق بن زید**، از تنگه **جبال الطارق** گذشت و تسخیر **اسپانیا** را آغاز کرد.²³

سال بعد در 712 پیش از اینکه جنگ آغاز شود، به **فتیه** اخطار شد که بیشتر سربازها بعد از رژه واره طولانی به **سیستان** فرسوده اند و یک سال از اعزام نظامی آسودگی میخواهند،²⁴ اما یک وضعیت غیر منتظره مجبورشان کرد که اعزام جنگی را از سر گیرند. پادشاه **خوارزم** از **فتیه** درخواست کمک بر ضد برادر زورگوش **خورزاده** کرد. **خورزاده** عادت کرده بود هر برده ای، حیوان سواری و یا کالای خوبی که رویایش را داشت و میخواست برای خود بگیرد؛ حتی دختران و خواهرهای درباری دستگیر شده بودند. پادشاه به ناتوانی برای اقدام کردن در برابر برادر خود اعتراف میکرد اما او پنهانی پیکی برای **فتیه** فرستاد، و او را بسرزمین خود دعوت کرد تا برادر او را دستگیر کند و برای قضاوت تحویل دهد. بنشانه ایمان خوب خود او کلید طلائی سه شهر **خوارزم** را برای او فرستاد. برای **فتیه** فرصت خیلی خوبی بود تا از دست بدهد، کسیکه برای اعزام نظامی تازه ای به **سکدیا** نقشه میکشد، او تصمیم گرفت اعزام نظامی خود را از **سکدیا** بگذراند.

پادشاه **خوارزم** به اشراف خود گفت **فتیه** بسوی **سکدیا** میرود و آنها آن سال از تهدید نظامی او آسوده اند، و بما گفته شده است، بنابراین آنها آغاز به استراحت و نوشیدن کردند. آنها چیز بعدی را که دانستند پدیدار شدن **فتیه** در **هزار اسب** بود، شهری که در

غرب کناره **آمودریا** در سر دلتا قرار دارد. پادشاه و درباری ها در پایتخت **کات** که در کناره دیگر رودخانه است گرد آمدند. او مردان خود را قانع کرد که آنها نباید با **فتیه** بجنگند و مذاکرات آغاز شد: آنها موافقت کردند در مقابل 10000 زندانی و کمی طلا صلح کنند. در دوران مذاکرات برادر **فتیه** و مرد دست راست او **عبدل رحمان**، با برادر پادشاه جنگید و او را کشت، و خیلی از پشتیبانان او را در کمال خونسردی اعدام کرد. این مرحله دیگری بود از تسلط **مسلمانها** بر پادشاهی دلتای باستانی، اما سلسله **آفریکید** بقانون ورزی بعنوان پادشاه **خوارزم** برای دو قرن دیگر ادامه داد و این مکان فرهنگ منفرد معین و با ویژگی خود را نگهداشت.

هدف واقعی اعزام نظامی 712 در هر صورت **سمرقند** بود. **سمرقند** بزرگترین و نیرومندترین شهر در این مکان بود، پایتخت موثر **سکدیا**. شهریکه حالا وجود دارد بعد از ویرانگری **مغول ها** در 1220 ساخته شد و بوسیله **تیمورلنگ** و خانواده اش در اواخر قرن چهاردهم و پانزدهم با گنبدهای کاشیکاری شده آبی و مناره ها زیبا شد که مشهورش کرد. بعداً قانون ورزان از **بیک** مدرسه های بیشتری را افزودند و میدان را که بنام رجیستان شناخته میشود کامل کردند، و، بعد از تسخیر 1880، روس ها فراگرد دوران تزاری شهری را با خیابانهای درخت دار زیبا دریک خط را ساختند. شهر اوایل قرنهای میانه پشت دیوار شیبدار خشتی بزرگی بین شهر **تیموری** و رودخانه قرار داشت. این مکان حالا تنها و متروک است.²⁵ معین کردن جای دیوار و باقی مانده دژ پشت خندق عمیق که چشم انداز رودخانه را دارد آسان است. در میان این ویرانه ها کاخی وجود دارد، که بروی دیوارهای آن نقاشی از اجتماع اشراف زیبای **سکدیا** و میهمانانشان شده است که تصویر دنیایی را آشکار میکند که **عربها** نابود کردند.

سمرقند با پادشاه جدید آن **کراک** قانون ورزی میشد، کسیکه اراده کرده بود شدیداً در مقابل **عربها** مقاومت کند. گفته شده است که ارتش **فتیه** از 20000 مرد تشکیل میشد، یکی از بزرگترین نیروها که هرگز **مسلمانها** به میدان نبرد ماورای **آمودریا** آورده بودند. بخش قابل ملاحظه ای از آنها سربازان احضار شده محلی از **خوارزم** و **بخارا** بودند، اما روشن نیست که آیا آنها به اسلام دیگر شده بودند و به جهاد پیوسته بودند، مزدور بودند و یا مردانی بودند که بزور برخلاف میل شان وادار بجنگیدن شده بودند.

در ابتدا بنظر میرسد **فتیه** تلاشی کرد برای غافل گیر کردن مدافعان با فرستادن برادر خود به **مرو**، با دادن این تاثیر که جنگ آوری این فصل برای این سال تمام شده است، اما مدافعان فریب نخوردند. در این میان **سمرقندی ها** از پادشاه **شوش (تاشکند)** و از **آبخشید فرکانا** تقاضای کمک کردند، و آنها را قانع کردند تا کمک کنند و اخطار کردند اگر **عربها سمرقند** را تسخیر کنند، بعداً نوبت آنها خواهد بود. از تمام اشراف ماورای **آمودریا** نیروئی از مردان سواره احضار شدند، برنامه دست زدن به یک حمله غافلگیرانه شبانه را باردوگاه **عربها** را ریختند. بدبختانه برای آنها، **فتیه** از نقشه آنها با خبر بود: بنظر میرسد که او همیشه اطلاعات خوبی داشت. او یکی از برادرانش **صلاح** را با نیروی کوچکی برای شبیخون زدن شبانه فرستاد. جنگ شبانه بشدت درنده وار بود. اشراف ماورای

آمودریا پاسخ خوبی از خود دادند، اما در پایان شکست خوردند؛ بیشتر آنها کشته شدند، اندکی از آنها زندانی گرفته شدند و خیلی از خانواده های معروف پسرانشان و اسب هایشان را از دست دادند. **مسلمانها** اسلحه های عالی و اسب های خوبی را کسب کردند و **فتیه** اجازه داد که گروه کوچک پیروز تاراج حمله شبانه را نگهدارد، تا اینکه آنها را در میان تمام ارتش که راه مرسوم بود تقسیم کنند.

بنظر میرسد شکست این نیرو مدافعان را دلسرد کرد. **فتیه** شهر را برای یک ماه محاصره کرد، و جرثقیل های محاصره پشت دیوار مستقر کرد، شکافی در دیوار ایجاد کردند که مدافعان با کیسه های ماسه بسته بودند. **مسلمانها** به سوی شکاف هجوم بردند درحالیکه سپرهایشان را جلوی صورتشان گرفته بودند تا از بارانی از تیرهای کمان حفاظت کنند که **سکدیان** بسوی آنها رها میکردند. وقتی که آنها خود را در کنار دیوار برجا کردند، **کراک** پیکی فرستاد تا جویای صلح شود. **فتیه** موافقت کرد.²⁶ **سمرقند** میباید سالیانه خراج قابل ملاحظه ای بدهد و یک شماره ای بزرگ برده با کیفیت خوب بدون پیر مرد و یا بچه در میان آنها بدهد. تسلط **فتیه** همچنین در آن جنبه دینی برجسته ای داشت. او اصرار کرد مسجدی با منبر ساخته شود و او دستور داد تا آتشکده باستانی و مجسمه های آنرا ویران کنند. تمام نقره مجسمه های **سمرقند** را، زینت آلات طلائی و ابریشمی را کنند و برویهم در تپه ای بزرگ ریختند. **فتیه** دستور داد تمام مجسمه ها سوزانده شوند. **کراک** و **سکدیان** اصرار کردند که او اینکار را نکند، و اخطار کردند هر کسیکه آنها را نابود کند برای آن زجر خواهد کشید، اما **فتیه** نترسید، و خودش آتش را روشن کرد. پول زیادی از طلا و میخ های نقره ای جمع آوری شد. این از بین بردن عمدی دین قدیمی در تسخیر **مسلمان** غیر معمولی بود. **فتیه** همیشه روشن کرده بود که جنگجویی او جهاد است، اگرچه او بندرت اینقدر ویرانگر بود. آن ممکن بود باین خاطر باشد که او میخواست مقاومت **سکدیان** را برای همیشه یکباره بشکند، و این پیروزی با روشن کردن آتش بزرگ از تجهیزات دین باستانی موقداً آشکار بود.

در هر صورت او نظم پیشین را کاملاً نابود نکرد. **کراک** پادشاه **سکدیا** باقی ماند، خود را بعنوان **اشتیخان** برجا کرد، در چهل کیلومتری **سمرقند**، و **فتیه** خود را خشنود کرد با گذاشتن پادگانی از چهار هزار مرد **عرب** در شهر زیر فرمان برادرش **عبدل رحمان**. شهر دیوار دار قدیمی تنها مرکز توانمندی **عربها** شد. به مردم محلی غیر **مسلمان** اجازه داده میشد به داخل شهر دیوار دار وارد شوند اگر اجازه داشتند بشکل داشتن خشتهای مهر شده در دست: اگر خشت خشک میشد پیش از اینکه شهر را ترک کنند، آنها میباید کشته میشدند چون آن نشان میداد آنها برای مدت زیادی در شهر مانده بودند. اگر یکی از آنها چاقو و یا اسلحه بداخل شهر میآورد او میباید کشته میشد، و هیچکدام از آنها اجازه نداشت شب را درداخل شهر دیوار دار بگذرانند.²⁷

تسخیر **سمرقند** قطعی اما همچنین ناپایدار بود. **کراک** و خیلی از **سکدیان** هنوز در ناحیه ساکن بودند²⁸ در حالیکه پادگان **عرب** منزوی در محیطی دشمنانه و بزرگ باقی مانده بود. در فکر سربازان مستقر در آنجا شکی نمیتوانست وجود داشته باشد که اگر فرصتی پیش بیاید **کراک** سعی خواهد کرد که آنها را از آنجا بیرون کند.

قُتیبه باین وضعیت پاسخ داد، نه با تقویت تسلط **عربها** به **سکدیا**، بلکه با بردن ارتش هایش برای تسخیر مکان های جلوتر و حتی بیشتر در دور دست. در 713 او دوباره طبق معمول از رودخانه گذشت. افزون بر سربازان **عرب** خود، او 20000 سربازگیری (فارادا الا) را به مردم **بخارا**، **کیش**، **ناسف**، و **خوارزم** تحمیل کرد. آنها رژه وار از میان **سکدیا** گذشتند بدون اینکه با مقاومتی روبرو شوند. سربازهای محلی سپس راهنمایی شدند بسوی شمال به **شوش** در حالیکه **قُتیبه** مردان خود را بسوی شرق به **فرکانا** برد. اطلاعات اندکی درباره انجام داده های این حمله های غارتگرانه وجود دارد- اندکی شعر و داستانهای بی نتیجه. ما میتوانیم منطقاً مطمئن باشیم که آنها مصیبت بار نبودند، اما سرزمین تازه ای تسخیر نشد.²⁹

قُتیبه سال بعد دوباره به استان های **سیردریا** برگشت، شاید این کوششی برای برجا کردن اختیار ورزی بر جاده ابریشم بود. در آنجا حتی بعضی اشاراتی هست باینکه او به **کاشغر** رسید، که در سرزمین امپراتوری **تنگ** بود.³⁰ چین مطمئناً در امید بلند بالای **عربها** در این زمان تصور میشد. در دور دست **کوفه**، گفته شده است **حجاج** امیری **چین** (سین) را بهرکدام از فرماندهانش در شرق که اول بآن برسند داده بود.³¹ سربازان **عرب** حالا به مرزهای امپراتوری **چین** هرچه بیشتر نزدیک میشدند و هر دو **عربها** و **سکدیان** آغاز به فرستادن نماینده سیاسی کردند تا تلاش کنند پشتیبانی **چین** را جلب کنند. در 713 نمایندگان **عرب** به دربار امپراتوری **چین** رسیدند. ما از منابع **چینی** میدانیم که نمایندگان رسیدند و آنها باعث افتضاح دیپلماتیک شدند برای اینکه از راه سنتی سجده کردن در برابر امپراتور خود داری کردند، اما آن ماموریت یک پیروزی دانسته شد. بدون شک درباره موضوع های نظامی و تجارتي گفتگو شده بود.³² در همان زمان قانون ورز **شوش**، که در زیر تهدید افزاینده نیروی **قُتیبه** بود، درخواست پشتیبانی نظامی از **چین** کرد، اما کمکی در حال آمدن نبود.

این مبادله دیپلماتیک در منابع **چینی** و در یک داستانه غیره معمولی در منابع **عربی** بیاد آورده شده است. آنطور که از منابع **عربی** بما رسیده است، جزئیات خیال بافانه ای دارد و مفسران مدرن بعنواب مطالب بی ارزش آنرا رها کرده اند. پادشاه **چین** نام ندارد و منطقه جغرافیائی داده نشده است. آن کاملاً غیر روشن است که آیا **عربها** قرار بود از پایتخت امپراتوری در **چنگ-آن** دیدن کنند و یا بسادگی با یک فرمانده و یا فرماندار در **سینک یانگ** مذاکره کنند. با اینوجود تقریباً مطمئناً تاریخ آن در قرن هشتم بوده است و بیشتر از تصویری که **عربها** از خود داشتند و طرز تلقی که آنها از مردمان دیگر داشتند بما میگوید. داستان اینگونه است که پادشاه **چین** از **قُتیبه** درخواست میکند تا نمایندگانی پیش او بفرستد تا او بتواند بیشتر درباره **عربها** و دین آنها بداند. ده یا دوازده مرد نیرومند و

خوش قیافه انتخاب میشوند و حرکت میکنند. وقتیکه به دربار چین میرسند آنها به حمام میروند و از آنجا بیرون میایند با عطری که بخود زده بودند و با خرقة های سفیدی که پوشیده بودند. آنها بدربار وارد میشوند. هیچ یک از طرفین حرفی نمیزند، و در نهایت آنها بیرون میایند. وقتیکه آنها رفته بودند، خاقان چین از حاضران میپرسد که آنها چه فکر میکنند، که بآن جواب میدهند، "ما فکر میکنیم که آنها یک مردمی هستند کسانیکه هیچ چیز مگر زن نیستند، یکی از ما نبود که با دیدن آنها و بو کردن عطر آنها راست نکرده باشد."³³ روز دوم آنها در خرقة گرانقیمت نقش دار و عمامه ظاهر شدند و وقتیکه رفتند درباری ها قبول کردند که از همه چیز گذشته آنها مرد هستند. روز سوم آنها با لباس و ابزارهای نظامی کامل با--- و کلاه خودها- "آنها خود را مسلح کردند به شمشیر ها، نیزه برداشتند، تیر و کمانشان را بشانه داشتند و سوار بر اسبشان بودند"، و در باری ها چنانکه باید کوبان شدند.

آن شامگاه خاقان با رهبر نمایندگان مصاحبه کرد. او توضیح داد که اولین روز آنها چنان لباس پوشیدند که در میان خانوادهاشان میپوشند، روز دوم آنگونه بودند که در دربار اشراف شرکت میکنند، و روز سوم آن بودند وقتیکه با دشمنانشان روبرو میشوند. خاقان سپس گفت او آماده است بزرگوار باشد از آنجا که میداند چقدر رهبر مسلمانها محتاج است و چقدر دوستان اندکی دارد؛ اگر این مورد نبود او کسی را بر ضد آنها میفرستاد تا آنها را نابود کند. نماینده مسلمان با خشم پاسخ داد ارتش سرور او آنچنان بزرگ است که در حالیکه رهبرانش در چین هستند گارد پشت سر آن در "جائی است که درخت زیتون در آن رشد میکند"، و تا آنجائیکه به محتاج بودنش مربوط است، او دنیائی را زیر اختیار خود پشت سر خود گذاشته است. او سپس گفت فتیبه قسمی خورده است که او از آن دست بر نخواهد داشت تا "دست تو را ببندد و خاقان را مهر بزند [که مهری بر گردن بزند تا نشان دهد که آنها مالیات انفرادی تحقیر کننده را داده اند] و خراج داده شده باشد". سپس خاقان چین گفت او میتواند راهی برای این ببیند: او چند بشقاب های طلائی از خاک، چهار نفر از اشراف و چند هدیه فرستاد. فتیبه توانست روی خاک بایستد، مهر بر گردن مردان جوان بیاندازد و هدیه ها را بعنوان مالیات بپذیرد. شرف مسلمانان از هر جهت راضی شده بود، و یک بار دیگر رهبران مسلمان میتوانند همای قانون و رزان باستانی برجا شده دیده شوند.

سال 715 ثابت شد که آخرین سال جنگجویی فتیبه است. دوران حرفه ای او برای تسخیر کردن بیابان آورده شد، نه با قدرت نظامی چینی بلکه با سیاست داخلی مسلمان. تسخیرهای فتیبه بخاطر نیروی خود گردان او آنچنان موفقیت آمیز بود چونکه او از پشتیبانی توانورزان اموی، حجاج، فرماندار عراق و تمام شرق در واسیت پایتخت جدید خود، و در نهایت خلیفه الولید بن عبد الملک بدون محدودیت بهره میگرفت. حالا هر دو این پشتیبانان ناپدید شده بودند، حجاج در تابستان 714 و الولید در اوایل تابستان 715 مردند. خلیفه جدید، سلیمان، دانسته میشد که به خانواده مهلبی نزدیک بود، کسیکه فتیبه او را از خراسان بیرون کرده بود. فتیبه نگران پادشاه جدید بود، میترسید که موقعیت خود را از دست بدهد و یا بدتر از آن. در ابتدا بنظر میرسد همه چیز بخوبی پیش میرود و خلیفه تازه نامه تشویق کننده ای برای فتیبه فرستاد، باو اصرار کرد که به کار خوب تسخیر ادامه دهد، اما فتیبه نگران بود و برای احتیاط

خانواده خود را از **مرو** به **سمرقند** برد، جائیکه برای دشمنان او خیلی سخت بود تا دستشان بانها برسد. او در گذرگاه رودخانه **آمودریا** گارد گذاشت با این دستور که اجازه عبور بسوی غرب را بهیچ کس ندهد اگر اجازه گذشتن نداشته باشند.³⁴ جالب است برای این نقش مهم امنیتی او به مردی متکی بود که اصلاً یک **عرب** نبود بلکه یکی از موالی های او از **خوارزم** بود، یک دیگر شده تازه **باسلام**. این یک اندازه گیری تلخی است از جدال داخلی میان **عربها** که او احساس امنیت بیشتری میکرد در **سمرقند** بتازگی تسخیر شده، دوره شده با **سکدیان** رنجیده، تا پایتخت استانی قدیمی، جائیکه قانون ورزی **مسلمانها** با امنیت برای 65 سال بود که برجا شده بود.

بنظر میرسد **قتیبه** قانع شد که زیر مدیریت جدید او مطمئناً کار خود را از دست خواهد داد و تصمیم گرفت توانورزی **سلیمان** را رد کند، و به وفاداری مردان خود برای دادن پشتیبانی نظامی اعتماد کند. او ممکن است تصور کرده باشد ارتش مستحکم شده **خراسان** را برای نبرد بسوی **عراق** و در نهایت **سوریه** ببرد، و خلیفه انتخابی اعتراضی خود را بگمارد، خیلی مانند کاریکه **ابومسلم** و پشتیبانان **عباسیان** سی پنج سال بعد انجام دادند.

قتیبه برای سربازانش سخنرانی کرد³⁵ که در آن انجام داده های خود را برشمرد آنگونه که او میدید و پشتیبانی آنها را درخواست کرد. او اشاره کرد چگونه او آنها را از **عراق** آورده است، تاراج در میان آنها تقسیم کرده و حقوق آنها را بتمامی بدون تاخیر پرداخت کرده است. آنها تنها میباید او را با فرماندار پیشین مقایسه کنند تا پی ببرند چقدر او برتر بوده است. امروز آنها در امنیت و کامیابی زندگی میکنند. خدا بآنها فرصت داده است تا تسخیر کنند و جاده ها آنچنان امن هستند که یک زن متواند با یک شتر از **مرو** به **بلخ** سفر کند بدون ترس اینکه آزاری ببیند.³⁶

سخنرانی او با سکوت سنگینی استقبال شد. شاید او باندازه کافی زمینه را فراهم نکرده بود و یا مشورت نکرده بود. همه میدانستند که او فرمانده بزرگی بود اما برضد باز کردن در جنگ داخلی زمین لرزه عقیده ای بزرگی در آنجا وجود داشت. **قتیبه** ممکن بود که رهبر بزرگی از **مسلمانها** بر ضد غیر **مسلمانها** باشد، اما او نمیتوانست بروی پشتیبانی قوی قبیله ای حساب کند تا خواستگاه او را بر ضد همقطاران **مسلمان** جلو ببرد. او سختی زیاد و قابل ملاحظه ای کشیده بود تا پشتیبانی غیر **عربهای** دیگر شده **باسلام** را در **خراسان** جلب کند و آنها را در ارتش خود وارد کند، اما آنها هم برای درگیر شدن در یک جنگ داخلی **عرب** اکراه داشتند. رهبر آنها، **بیان النبائی**، به پیروان خود گفت "آن **عربها** برای خواستگاه **اسلام** نمیجنگند، بنابراین بگذارید تا یکدیگر را بکشند".³⁷

حالا راه برگشتی وجود نداشت. **قتیبه** همه چیز را بر پایه درخواست آشکار از وفاداری سربازانش گذاشته بود و آنها پاسخ نداده بودند. حالا بنظر میرسد او خونسردی خود را کاملاً از دست داده بود و آغاز به بد رفتاری با مردان قبیله های **عرب** با تمام توهین های لفاظی سنتی **عربی** کرد. او آنها را اشغال های **کوفه** و **بصره** خواند؛ او آنها را از صحرا جمع کرده بود، "جائیکه خارا گوش،

بته خار و بته وحشی سنا میروید"، جائیکه الاغ و گاو سوار میشوند. آنها عراقی بودند و اجازه دادند ارتش سوریه در حیاطشان و زیر سقف خانه شان بخوابد. هر قبیله اصلی جدا شد: بکریها یک مردم فریبکار، دروغگو، و از همه بدتر خبیث بودند؛ **عبدل قایس** ها گوزو بودند کسانیکه درخت های خرما را گرد افشانی میکردند تا رام کردن اسب ها، **عضد** طناب کشتی را میگرفت بجای دهنه اسب استالین. استنباط این آشکار است؛ آنها کشاورز و ماهیگیر بودند، نه **عربیهای** جنگجو. در چند دقیقه او موفق شد هرکسی را که ممکن بود قانع شود از او پشتیبانی کند از خود راند. وقتیکه او بخانه خود رفت، او برای خانواده خود شرح داد که چه اتفاقی افتاده است، " وقتیکه من سخن گفتم و یک مرد هم پاسخ نداد، من خشمگین شدم و نمیدانستم که من چه میگویم،" و او دوباره به توهین به قبیله ها ادامه داد: **بکرها** مانند دختران برده بودند که پیشروی جنسی هیچ کس را رد نکرده بودند، **تمیمی** ها مانند شترهای خشمگین بودند، **عبدل القایس** ها پشت یک کون وحشی بودند و **عضدها** مانند کون بودند، "بدترینی که خدا آفریده بود".

موقعیت او حالا بدون هرگونه امیدی بود. مخالف ها گرد **واکی التمیمی** بادیه نشین خشن بیکدیگر پیوستند. منابع عرب تصویر آشکاری از این مرد میدهند در عباراتی که ماورای شکل معمولی بدگونی است، او با دشمنانش متهم میشد به آدم مست بودن کسیکه با دوستانش دور هم مینشستند و مشروب میخوردند تا وقتیکه او در لباس زیرش میرید.³⁸ پشتیبانان او ادعا میکردند که او میتواند اختیار کار را بدست گیرد، " گرمای آنرا دوام میآورد، خون خود را میریزد"، برای اینکه " یک مرد دلاور کسی است که اهمیت نمیدهد بر او چه خواهد شد و نتیجه آن چه خواهد بود".³⁹ او آماده بود خطر یک حمله به **قُتیبه** را بکند. او با رهبر غیر **عربیها** توافق کرد، **بیان النبائی**، که آنها درآمد مالیاتی **خراسان** را بین خود تقسیم کنند. حالا همه مگر خانواده او **قُتیبه** را ترک کرده بودند. او عمامه ای که مادرش برایش فرستاده بود درخواست کرد، که در زمان سختی همیشه بر سر میگذاشت، و اسب بخوبی تربیت شده که او آن را در جنگ خوش شانس میدانست. وقتیکه اسب آمد، اسب ناراحت بود و **قُتیبه** نتوانست سوار آن شود. این نشانه او را قانع کرد که بازی تمام شده است و او خود را بدست تقدیر سپرد، بروی تخت خود دراز کشید، میگفت، "بگذار این باشد برای اینکه خواست خدا است."⁴⁰

ویرانگری ادامه یافت. **قُتیبه** برادر خود **صالح** را فرستاد، آن کسیکه با پادشاه **شومان** دوست بود، تا سعی کند با شورشیان مذاکره کند، اما آنها تیر کمان باو زدند و از سر او را زخمی کردند. او باتاق عبادت **قُتیبه** آورده شد و **قُتیبه** آمد و برای مدتی با او نشست پیش از اینکه به مکان (سریر) خود برگردد. برادر او **عبدل رحمان**، کسی که اغلب سربازان **مسلمان** را در سخت ترین شرایط رهبری کرده بود، گرفتار مردم بازار شد (احل ال-سوق) و جمعیت (قواقا) او را با سنگ سار کردن کشتند. همچنانکه شورشیان به **قُتیبه** نزدیک میشدند اصطلب او را آتش زدند جائیکه او شترها و حیوانات سواری خود را نگه میداشت. بزودی طناب چادر بزرگ بریده شد و شورشیان بداخل یورش بردند و **قُتیبه** کشته شد. طبق معمول مجادله بود در باره اینکه چه کسی عملاً او را کشته بود و

چه کسی افتخار این را داشت که سر او را پیش **واکی** برده باشد. **واکی** دستور داد تا تمام خانواده نزدیک او را بکشند و بدن های آنها را بصلیب بکشند.

حمله کینه ورزانه و دیوانه وار به مردیکه آنچنان پیروزمندانه **ارتشهای مسلمان** را به ماورای **آمودریا** رهبری کرده بود معاصران را شگفت زده کرد. **ایرانی ها** در ارتش **مسلمان** شگفت زده شده بودند که **عربها** توانسته بودند کردار آنچنان بدی با مردی داشته باشند که آنچنان انجام داده هائی داشته است، "اگر او یکی از ما بود، و در میان ما مرده بود" یکی از آنها گفت "ما او را در تابوت می گذاشتیم و در اعزام های نظامی با خود می بردیم. هیچکس هرگز انقدر انجام داده ها در **خراسان** نداشت که **قتیبه** داشت." ⁴¹ احتیاج نیست که گفته شود، تعداد بیشماری شعر در باره این موضوع نوشته شد، خیلی ها مردان قبیله ای را که او را کشتند ستایش کردند. اما دیگران برای مرگ جنگجوی بزرگ **اسلام** زاری کردند، مانند شاعری ⁴² که مخاطب کلمات خود را خلیفه جدید در **دمشق** میکند، با گرفتن چیزی از هیجان و ماجرائی که خیلی از پیروان **قتیبه** میباید در ناشناخته ها احساس میکردند:

سلیمان، خیلی از سربازانی هستند که ما برای تو گرد آوردیم

با نیزه های خود سوار بر اسب های تاخت و تاز کننده.

و خیلی از آنها دشت ها و کوهستان های صخره ای هستند

و شهرهائیکه هیچکس هرگز پیش از این حمله غارتگرانه بانها نکرده بود

که ما حمله هائی غارتگرانه کردیم، با راندن اسب های خود ماه ها بعد از ماه ها

تا به حمله های بی پایان غارتگرانه آنها عادت کردند و آرام بودند

در روبروی دشمن در حال حمله

حتی اگر آتش روشن شده بود و آنها اصرار میشدند بسوی آن بروند

آنها بسوی غوغا و آتش حمله میکردند.

با آنها ما شهرهای کافر ها را ویران و غارت کردیم

تا آنها گذشتند از ماورای جائیکه طلوع آفتاب میشود.

اگر تقدیر اجازه میداد، آنها ما را میبردند

ماورای دیوار سنگ نوب شده و برنجی اسکندر.

ضد حمله ترک ها، 715-37

مرگ قتیبه به پایان دوران تسخیر مسلمانان در آسیای مرکزی نشان زد. تا این نقطه، نیروهای عرب، با یک تعداد رو بافزایش متحدین محلی، پیشرفت گسترده ای کرده بودند. درست بود که عقب گردی هائی وجود داشت، اما رویهم رفته الگو گسترش جریان نفوذ و قدرت مسلمانان بوده است. حالا تمام این عوض میشد. دلیل بخشی از آن برای وقایع سیاسی در دنیای مسلمان بود. پس از مرگ الولید اول در 715 سه خلیفه، سلیمان (715-17)، عمر دوم (717-20)، و یزید (720-24) بدنبال یکدیگر بسرعت جانشین یکدیگر شدند. هر خلیفه مشاوران متفاوتی داشت با افکار و سیاست متفاوتی برای سرزمین های پیشواره شمال شرقی. تغییر مدام فرمانداران بمعنی رقابت قبیله ای در میان عربها بود و رنجش بین عربها و مسلمانهای غیر عرب بیشتر آشکار میشد و بکرات منجر به خشونت میشد. تا جلوس هشام (724-43) نبود که سیاست مسلمان دوباره از یک دوران ثبات و تداوم بهره برد.

اما فشارهای دیگری در شرق دور بود. ما از منابع چینی میدانیم که اشراف سکدیا به دربار چین مرتب نماینده میفرستادند، و سعی میکردند چینی ها را قانع کنند تا دخالت نمایند و بآنها بر ضد مسلمانها کمک کند. برای نمونه، در 718 تگشادا پادشاه بخارا، کوراک از سمرقند، و نارینا شاه کوماده، همه برای کمک بر ضد عربها درخواستی عرضه کردند، با وجود اینکه هم بخارا و هم سمرقند بوسیله عربها تسخیر شده بودند و پادشاه های آنها وارد قراردادی با ترتیباتی با توانورزان عرب شده بودند. در حالیکه، چینی ها آماده نبودند در این ناحیه دخالت کنند چون آنچنان دور از مرکز قدرت آنها بود، اما آنها ترکهای تورگش را کمی تشویق کردند تا خاک سکدیا را برای حمایت از اشراف محلی آنها اشغال کنند.

منابع عرب از دو رهبر ترک سخن میگویند.⁴³ رئیس خاقان است و توسط تاریخ ورزان عرب این دوران به خاقان ترکی اشاره میشد رئیس که توسط منابع چینی بنام سو- لو شناخته میشد. او زیر دستی داشت کسیکه در منابع عرب کورسول نامیده میشد که نام ترکی او گولچور بود.

در داستانواره های تسخیر منابع عربی تقریباً اینها تنها **ترکهای** نام برده شده هستند. و قتیکه ارتشهای عرب را توصیف میکردند، و از کردار قهرمانانه ای (و یا غیر قهرمانانه ای) که آنها انجام دادند میگفتند، معمولاً از فرد اصلی نام برده میشد: نگهداری شناسائی افراد نگرانی کلیدی نویسنده بود. برخلاف آن **ترکها** همیشه "آن دیگران" هستند، یک انبوهی از جنگجویان ظاهراً بدون دین و یا اخلاق یا هرگونه انگیزه ای بغیر از دشمنی تمام با **مسلمانها** و یک اشتیاق تسکین ناپذیر برای غنیمت گرفتن. **خاقان** و **کورسول** به ردیف رهبرانی میپیوندند که جزو مخالفان جدی **مسلمانها** بحساب میآیند، بیشتر مانند امپراتور **بیزانتین هرکولیس** و **رستم**، **تیمسار ساسانیان** که در **قادیسیه** شکست داده شد. آنها در راه خود دلیر و شرافتمندند، اما آنها با دانش ژرفی که در خود دارند شک ندارند که **مسلمانها** میروند که غالب شوند چونکه خدا در کنار آنهاست که در موارد **بیزانتین** و **تیمسار ساسانیان** توصیف شده است.

جنگ آوری در دوران بین مرگ **قتیبه** در 715 و مرگ **سو-لو** و انهدام **تورگش** در 739 گیج کننده است و ما سعی نخواهیم کرد هر دو در روئی را با جزئیات دنبال کنیم اما ترجیحاً از این نبردهای سخت و جدال تلخ یک کوبشی میدهیم. **ترکها** و **عربها** دشمنی کینه ورزانه ای داشتند، و برای سروری در این مکان ثروتمند میجنگیدند. اشراف محلی در میان آنها گرفتار شده بودند، که برجسته ترین آنها **کوراک** سمرقند بود، کسانیکه برای نگهداری استقلال و فرهنگشان مبارزه میکردند. آنها در ابتدا امیدوار بودند **ترکها** و **چینی** ها آنها را از یوغ **مسلمانها** آزاد کنند اما هرچه زمان بیشتر گذشت آنها بهتر پی بردند که **ترکها** سرورانی پرتوقع و سختگیر هستند.

واکی، کسیکه ابزار سرنگونی **قتیبه** بود، برای نگهداشتن پیوند **مسلمان** ها بیکدیگر هیچ یک از استعدادهای پیشواره خود را نداشت. ارتشها پراکنده شدند، و فرماندارها یکی پس از دیگری بتندی جانشین یکدیگر شدند. در تابستان 721 رهبر ترک **کورسول** مردان خود را به **سکدیا** آورد. لحظه خوبی برای حمله بود. فرماندار جدید **سعید** با مردانش بنام "**خودهیانا**" شناخته میشد، یک کلمه ایکه میتواند "لاس" ترجمه شود: این نام بمنظور تعریف کردن نبود. شاعرها در باره از دواج بی کیفیت او سخن پراکنی میکردند:

تو در شب بسوی دشمن پیشروی کردی مانند اینکه تو با دوست دخترت بازی میکنی

کیرت را بیرون کشیده بودی و شمشیرت را غلاف کرده بود.

برای دشمنانت تو مانند یک عروس با محبتی

بر ضد ما تو مانند یک شمشیر تیز شده ای.⁴⁴

او **بخراسان** آمد بدون داشتن دانش دست اول پیشین از استان و بیدرنگ در مجادله ای پیچیده درباره بی نظمی های مالی آلوده شد که منجر به اخراج تعدادی از مقامات با تجربه شد. مدیریت بی سامان بود و قتیکه ارتش ترک پایگاه دورافتاده ای از **مسلمانها** را بنام

قصر ال بهیلی را محاصره کرد، که محل دقیق آن شناخته شده نیست. در آنجا تنها صد خانواده **مسلمان** در دژ بودند و آنها آغاز به مذاکره برای تسلیم شدن کردند. در این میان فرماندار **مسلمان سمرقند** در خواست داوطلب کرد تا محاصره را بشکنند. در ابتدا 4000 مرد داوطلب شدند، اما همچنانکه رژه وار بسوی دشمن میرفتند خیلی از آنها پراکنده شدند، و فرمانده **مُسَیب⁺** را با هزار مرد یا این تعداد رها کردند همچنانکه آنها به دژ زیر محاصره نزدیک میشدند. **مُسَیب** دو خبرجو در یک شب تاریک فرستاد تا با مدافعان دژ تماس برقرار کنند. این آسان نبود، چون **ترکها** در گرداگرد مکان پراکنده بودند. در نهایت آنها نگرهبانی را پیدا کردند، کسیکه فرمانده را پیش آنها آورد. پیغام آور گفت که نیروی کمکی تنها 12 کیلومتر (2 فرسخ) از آنها دور است و از مدافعان پرسید که آیا آنها میتوانند امشب را دوام بیاورند. فرمانده پاسخ داد که آنها قسم خورده اند از زانانشان دفاع کنند و تمام آنها آماده اند روز بعد باهم بمیرند. وقتیکه پیغام آور پیش **مُسَیب** برگشت او بمردانش گفت که او بیدرنگ رژه وار خواهد رفت. در بامداد **مسلمانها** بر روی اردوگاه **ترکها** ریختند. مبارزه سختی بود و یک تعدادی از **مسلمانهای** برجسته بعنوان شهید بخاک افتادند، اما در نهایت **ترکها** را بجنگ کشیدند. نیروی کمکی وارد دژ شد و بجاماندگان **مسلمان** را گردآوری کرد. یک نفر بعدها ملاقات با زنی را بیاد آورد کسیکه بنام خدا از او التماس کرد تا باو کمک کند. او بزنی گفت پشت او سوار اسب شود و زن پسر خود را گرفت و دست او را گرفت. سپس آنها چهار نعل رفتند و نجات دهنده ستایش و ارانه نظر داد که زن "بروی اسب ماهر تر از مرد بود". در نهایت نجات دهندگان و نجات یافتگان به امنیت داخل دیوار های **سمرقند** راه خود را پیمودند. وقتیکه روز بعد **ترک ها** برگشتند، آنها در آنجا هیچ چیز نیافتند مگر جسد رفقای خود را.⁴⁵ نجات دادن مدافعان **قصر ال بهیلی** داستان تکان دهنده ای از پشتیبانی **مسلمانان** از **مسلمانان** بود، بکرات گفته شده است و در شعر و ترانه ستایش شده است، و همبستگی که در میان این سکونتگران در سرزمین دشمنانه احساس میشد را نشان میدهد، اما نمیتوانست این واقعیت را بپوشاند که **مسلمانها** گرفتار ناراحتی شده اند. **سعید** فرماندار جنگ آوری را در ماورای **آمودریا** رهبری کرد، اما برخلاف بیزاری بیشتر پشتیبانان جنگجوی خود او ماورای **سمرقند** نرفت. تا آنجائیکه آنها علاقمند بودند چیزیکه بدتر از آن بود این بود که او اجازه داد تا **سکدیان** غارت شوند، با گفتن اینکه **سکادیا** "باغ خلیفه است". این بدان معنی بود که **سکادیا** یک دارائی است که میباید مالیات از آن گرفته شود تا اینکه در جنگ ویران بشود.⁴⁶

با بهار 722 موقعیت **عربها** در ماورای **آمودریا** با عنوان "مصیبت بار" توصیف شده بود. فرماندار جدید دیگری جانشین **خودایان** شد، **سعیدی** دیگر که با عنوان **سعید الهراشی** شناخته میشد. بعکس امیر پیش از خود، او برای وارد کردن اختیار **مسلمانها** در **سکدیا** مهاجم و بیرحم بود. وقایعی که بدنبالش آمد بویژه جالب بود چون، تقریباً در وقایع سالیانه تسخیر **مسلمان** یکتا است، و ما قطعاً یک سری نوشتار معاصر داریم تا داستان واره منابع **عرب** را تکمیل کنیم. در 1933 یک چوپان صدقی از نوشتارهای **سکدیان** را در کوهستان **مغ** در جائیکه حالا **تاجیکستان** است اما آنزمان بخش آسیای مرکزی شوروی بود کشف کرد. کوهستان **مغ** دژ **سکدیان** بود

⁺ ال مسیب ابن بشیر ال ریاحی.

که مکانی مستحکم و آخرین پناهگاه شاهزاده مستقل **سکدیا پنجیکنت**، **دیواشچی** بود.⁴⁷ وقتیکه دژ در 722 بوسیله **عربها** گرفته شد فرضاً نوشتارها را رها شده اند که شامل مکاتبات سیاسی و مدیریت و اسناد قانونی است. **دیواشچی** بروشنی مرد بلند پروازی بود کسبیکه با **کوراک سمرقند** برای رهبری اشراف **سکدیا** مبارزه میکرد، او سعی میکرد بر ضد پیشروی **عربها** اتحادی از اشراف محلی گرد بیاورد. بدبختانه برای او، خیلی از **سکدیان** تصمیم گرفته بودند به شمال شرقی فرار کنند، به **فرکانا**، و پناهنده شوند تا ترجیح دهند به اتحادیه او بپیوندند و بجنگند. از آن بیشتر **کورسول**، رهبر **ترکهای تورگوش** که از او امید پشتیبانی داشت، ثابت شد که گول زنده بود و از آمدن بکمک او کوتاهی کرد. این نامه ها جالب هستند برای اینکه چشم اندازی فراهم میکنند بداخل رقابت در میان اشراف محلی همچنانکه آنها تلاش میکنند پاسخی برای اشغال **مسلمانها** بیابند، اما همچنین چون بطور قابل ملاحظه ای پشتیبانی میکنند دیگرانیده وقایعی را که ما در گزارش **مدینه ای** از اشغال **عرب** میابیم چنانکه بوسیله **تبری** بکار برده شده است.⁴⁸ برای تاریخورز این غیر معمولی است و بیدرنگ این تائیدیه آسوده کننده است که ما درک خود را از این وقایع بروی داستانوناره آن پایه ریزی میکنیم که در حقیقت و واقعیت تاریخی را منعکس میکند.

عربها در 722 **پنجیکنت** را تسخیر میکنند. این مکان بیشتر از تمام مکان های **سکدیان** کاملاً حفاری شده است. شهر باستانی برمکان دشواری قرار دارد که چشم انداز زمین های حاصل خیز بالای دره **زرافشان** را دارد. با نگاه کردن بشمال، گذشته از دشتواره رودخانه، قله های خشک سلسله جبال **ترکستان** بروشنی قابل دیدن هستند. خود شهر با آجر و خشت ساخته شده بود و با رسیدن 822 مکان پناهندگی و تبعیدی های خیلی از اشراف **سکدیان** شده بود.⁴⁹ خانه های بزرگ با نقاشی های آبرنگ بروی گچ تزئین شده بود که نشان میداد سروران **سکدیان** جنگ، وشکار میکنند، و میهمانی بزرگ با غذاهای فراوان بر پا کرده اند. تمام این شکوه با تسخیر **عرب** به پایان رسید و بیشتر شهر ویران شد. پس از 740 وقتیکه مدیریت **عرب** در این ناحیه در امنیت بیشتری بود و تجارت دوباره شروع به بهبود یافتن کرد در مقیاسی کوچکتر بعضی بخش های **پنجیکنت** دوباره سازی شد، اما شهر هرگز کامروائی پیشین خود را کسب نکرد.

با وجود موفقیت های گاه گاهی ارتشهای **عرب**، در این دوران هیچکدام از فرمانداران قادر نبودند انجام داده های **فتیه** را تقلید کنند و موقعیت **مسلمانها** را در ورای **آمودریا** دوباره برجا کنند. پیوستگی نیروهای **سکدیا** و **ترکها** باین معنی بود که اختیار **عربها** بر زمین ماورای رودخانه بیشتر از هر زمان دیگری ناپایدار شده بود. با رسیدن 728 تنها مکانی که در دره **زرافشان** در دست **مسلمانها** باقی مانده بود شهر دژمانند **سمرقند** بود و در راه اصلی شهرهای کوچک با استحکامات نظامی **دابوسیا** و **کامارچا** بودند، که هر دو با پادگان های **مسلمان** دفاع میشدند. حتی **بخارا** عملاً از دست رفته بود. مبارزه برای نگهداشتن این پایگاه های دور افتاده باقی مانده کلید جنگ در ماورای **آمودریا** بود، و محاصره **کامارچا** توسط **ترکها** در آن سال یکی از آشکارترین بخش توصیف شده جنگ است. تقریباً زد و خورد تصادفی آغاز شد. **خاقان**، رهبر **ترکها**، رژهوار در جاده اصلی از **سمرقند** به **بخارا** میرفت. **مسلمانها** در شهر

کوچک **کامارجا** کنار راه اصلی نا آگاه بودند که **خاقان** چه میکند تا وقتی که حیواناتشان را برای آب دادن بیرون بردند، بالای تپه ای آمدند و "کوهی از آهن" را دیدند، که از نیروهای ترک و متحدین **ایرانیان** تشکیل میشد. **عربها** میباید بسرعت حرکت میکردند اگر آنها میخواستند بتوانند پشت دیوارهای شهر پناه بجویند. **عربها** برای فریب دادن **ترکها** و دور کردن آنها تعدادی از حیوانات خود را به پائین رودخانه فرستادند تا بنوشند، سپس بسرعتی که میتوانستند بسوی استحکامات شتافتند، با **ترکها**، که حالا آنها را دیده بودند و آنها را سخت دنبال میکردند. چون **عربها** پستی بلندی ها را بهتر میشناختند، اول بانجا رسیدند و آغاز به سنگر گرفتن پشت خاک ریزه کردند، و چوب و خاشاک را آتش زدند تا پل چوبی بروی خندق را بسوزانند.

در غروب، وقتی که **ترکها** بطور موقت حمله را ترک کردند، با دو پیشنهاد کمک کردن به مدافعان نزدیک شدند. یکی از آنها از طرف کسی نبود جز نوه آخرین پادشاه **ساسانیان یزد گرد سوم**، کسیکه به **ترکها** پیوسته بود، و امیدوار بود امپراتوری اجداد خود را پس بگیرد. او پیشنهاد کرد از طرف آنها در پیش **خاقان** میانداری کند و گذشتن امن را برای آنها بگیرد. مسلماً برای او مناسب بود تا دوستی گروهی از **عربهای** جنگجو را کسب کند. اما آنها توهین آمیز بودند و پیشنهاد او را با بد رفتاری رد کردند.⁵⁰

پیشنهاد روز بعد بیشتر موجه بود. با مردی شد بنام **برزگری**. او مرد محلی بود که بنظر میرسید **خاقان** باو بعنوان میانجیگر اعتماد داشت. او تعدادی زندانی **عرب** را که در جنگ پیشین اسیر شده بودند با خود بداخل دیوارهای شهر آورد. او مدافعان را فرا خواند تا کسی را پائین بفرستند تا با او مذاکره کنند. اولین مردی که آنها فرستادند **ترکی** نمی فهمید بنابراین آنها مجبور شدند تا کس دیگری را پیدا کنند، یک **عرب** از قبیله **فتیبه بهیلا**، که **ترکی** میدانست. **برزگری** پیشنهاد مالی از **خاقان** آورد: او مدافعان **عرب** را وارد ارتش خود میکرد با افزودن نرخ پرداخت بآنها؛ آنهایی که ششصد درهم میگرفتند حالا 1000 درهم میداشتند و آنهایی که 300 درهم میگرفتند 600 درهم خواهند گرفت. گماشته **عرب** از این به خواری استقبال کرد. او گفت، " این کار را نخواهد کرد. چگونه **عربها** که گرگ هستند میتوانند با **ترکها** کار کنند که گوسفند هستند؟ صلحی میان شما و ما نخواهد بود." بعضی از **ترکها** خشمگین بودند و میخواستند پیام آور را در آنجا بکشند و اما **برزگری** از آن جلوگیری کرد. سفیر برای سلامتی خود بطور افزاینده ای نگران بود، بنابراین یک پیشنهاد کرد که نیمی از **عربها** آزادانه خواهند رفت و نیمه دیگر **بخاقان** خدمت خواهند کرد. سپس او به بالای دیوار رفت، طناب را گرفت و بالا کشیده شد. وقتی که او بجای امنی رسید، صدای او کاملاً تغییر کرد. او از مردم **کامارجا** پرسید چگونه فکر میکنند درباره بی ایمان شدن بعد از ایمان داشتن با نتیجه قابل پیش بینی. او **مسلمانها** را تحریک کرد: "آنها شما را صدا میزنند تا در کنار بی ایمان ها بجنگید،" که بآن **عربها** پاسخ دادند، "زودتر از آن ما در کنار یکدیگر خواهیم مرد." پس آنها را آگاه کنید." بنابراین **عربها** امتناع خود را فریاد زدند.

در این میان **خاقان** دستور داد تا چوب سبز که نمی سوخت داخل خندق بیاندازند که دور شهر بود در حالیکه مدافعان چوب خشک می‌انداختند (که آنها انجام دادند). وقتیکه خندق پر شد، **مسلمانها** آن را آتش زدند و از کار آنها خدا با فرستادن بادی شدیدی پشتیبانی کرد. کاری که برای **ترکها** شش روز کشیده بود در یک ساعت نابود شد. کمانداران روی دیوارها همچین کار خود را انجام دادند: خیلی از حمله کنندگان زخمی و کشته شدند، که شامل **برزگری** هم میشد، کسیکه زخمی شده بود و آن شب مرد. چیزها حالا شروع کرد به زشت شدن. **ترکها** اسیرهای **عرب** را که پیش از این گرفته بودند در کمال خونسردی اعدام کردند که تقریباً تعداد آنها صد نفر بودند و سرهای آنها را که با مدافعان بیشتر شناخته میشدند بسوی آنها پرتاب کردند. در جواب، **عربها** 200 فرزند بی ایمان ها را بقتل رساندند، "اگرچه آنها درمانده وار جنگیدند". حالا **ترکها** به دروازه دژ خاکی حمله کردند و پنج نفر از آنها موفق شدند به بالای دیوار برسند پیش از آنکه بیرون انداخته شوند.

بروشنی وقایع انفرادی زیادی در داستانواره های بعدی بیاد آورده میشود. در یکی از این ها شاهزاده **شوش (تاشکند)**، کسیکه متحد **خاقان** بود، تقاضای اجازه حمله کرد. **خاقان** با گفتن اینکه آن خیلی سخت است آنرا رد کرد، اما شاهزاده پاسخ داد که اگر او دو برده دختر **عرب** پاداش بگیرد او جلو خواهد رفت و اجازه داده شد. او و همراهانش به بخشی از دیوار که خراب شده بود رسیدند که در کنار آن خانه ای بود با سوراخی که بسوی خرابی دیوار بود. مرد بیماری در خانه دراز کشیده بود، اما برخلاف بیماریش او قدرت و شجاعتش را داشت تا قلبی را پرتاب کند، که زره سیمی شاهزاده را گرفت. سپس او زن و پسرهایش را در خانه صدا کرد تا باو کمک کنند تا قربانی خود را بداخل بیاورد. سپس شاهزاده با سنگ بزمین انداخته شد و با زخم خنجر کشته شد. یک **ترک** جوان آمد و قاتل را کشت، شمشیرش را برداشت، اما مدافعان ترتیبی دادند که جسد او را نگهدارند.⁵¹

در اتفاق دیگری، **مسلمانها** چوبی را که جوی آب را برای آبیاری مستقیم میکرد گرفتند و بالای خاک ریزه قرار دادند، و از آن در درست کردند که میشد با گذاشتن سوراخ هائی در آن پناهگاهی برای کمانداران بشود. یک روز وقتیکه **خاقان** برای بازرسی آمده بود آنها فرصت عالی داشتند. یک کماندار تیری بصورت او زد اما او کلاه خود **تبتی** داشت که قطعه ای دماغ داشت (شاید مانند کلاه خود **نورمن ها** که در **تصویر بایکس** دیده میشود) و آسیبی نرسید. او همچین در سینه اش سطحی زخمی شد اما بدون زخمی جدی فرار کرد.

همچنانکه محاصره طولانی شد **خاقان** نگران و تحریک شده بود. او متحدین خود شاهزاده های **سکدیان** را متهم کرد که ادعا میکردند در آنجا تنها پنج خر در شهر وجود داشته است و آنرا در پنج روز میتوان گرفت، اما دو ماه گذشته بود و مقاومت از هر وقت قویتر بود. مذاکرات آغاز شد. **خاقان** گفت این رسم نیست که **ترکها** محاصره ای را ترک کنند بدون اینکه شهر را تسخیر کنند و یا مدافعان شهر را ترک کنند، در حالیکه **مسلمانها** جواب دادند آنها دین خود را ترک نخواهند کرد. بنابراین پیشنهاد شد که آنها میباید به **سمرقند**

ویا **دابوسیا** بروند، تنها شهرهائی که هنوز در این ناحیه در دست **مسلمانها** بود. **مسلمانها** پیکری به **سمرقند** برای گرفتن راهنمایی فرستادند. او بیرون رفت و با یکی از اشراف **پارسی** ملاقات کرد که دوست او بود (یکی دیگر از دوستی ها میان نژاد های متفاوت که ما میتوانیم ببینیم در این منطقه نمایان میشود). **پارسی** برای او ترتیبی داد تا دو عدد اسب خود **خاقان** را قرض کند که در چمن زار نزدیک میچریدند. او همان روز **بسمرقند** رسید. در آنجا مردم توصیه کردند که پادگان **کاماراجا** میباید به **دابوسیا**، که نزدیکتر است، تخلیه شود. محاصره 48 روز بدرازا کشید و **مسلمانها** به شترهای خود برای 35 روز گذشته آب نداده بودند.

برای تسلیم شدن موافقت شد، اما ترتیب دادن چیزها در هوای مشکوک دو جانبه بیکدیگر آسان نبود که با محاصره و اعدام گروگان ها بوجود آمده بود. هر دو طرف پنج گروگان بیکدیگر دادند. **مسلمانها** از رفتن خود داری کردند تا اینکه **خاقان** و بدنه اصلی سپاه او رفته باشد، اما حتی در آنوقت آنها گروگان ها را از نزدیک مراقبت خواهند کرد: هر ترک تنها یک خرجه پوشیده بود، بدون اسلحه، و کسیکه پشت او روی اسب نشسته بود یک **عرب** بود با یک خنجر در دست. در این میان **ایرانی هائی** که با گروه سفر میکردند بیمناک بودند که پادگان **دابی سیا**، که گفته میشد تعدادشان 10000 نفر بودند، بیرون بیایند و بانها حمله کنند. در حالتی که پادگان **دابی سیا**، ببیند که سوار، پرچم ها و نیروی نظامی بزرگی نزدیک میشود، فکر کنند که **کاماراجا** سقوط کرده است و این ارتش **خاقان** است که نزدیک میشود. آنها برای جنگ آماده میشوند. سپس حالت کاملاً تغییر کرد و قتیکه یک پیکری از ارتش داستان واقعی را بانها گفت، و سواران از داخل دیوارهای شهر بیرون تاختند تا به ناتوان ها و زخم خورده ها کمک کنند. گروگان ها یکی یکی رها شدند تا بروند، اما تنها وقتیکه گروگان های پیش ترک ها رها شده بودند. وقتیکه تنها یک گروگان در هر طرف باقی ماند، هیچ طرفی حاضر نبود اسیر خود را اول رها کند. در پایان گروگان **عرب**⁵² در دست **ترکها** به افسر **ترک**، **کورسول**، گفت که او شاد خواهد بود تا گروگان دیگر اول رها شود. بعداً **کورسول** از او پرسید چرا او این خطر را میکند، که بان **عرب** پاسخ داد، "من به نگاه تو اعتماد میکنم که نشانه بالاتر بودن روان تو به خیانت کردن است." او سخاوتمندانه پاداش داده شد با دادن یک اسب و اسلحه و پیش همراهان خود برگشت. مانند بیشتر جنگ آوری های قرنهای میانه، خشونت و حشيانه با کردار دلاوری های انفرادی درهم آمیخته بود، و دست کم بعضی از **ترکها** مخالفان شرافتمند و با ارزشی شناخته میشدند.

بنابراین **سمرقند**، پشت دیوار بزرگ خشتی و خاک ریزه های شیب دار، تنها جایگاه نیرومند اصلی **عربهای** و رای **آمودریا** شد و تسخیر آن یکی از بادوام ترین انجام داده های **قتیبیه** بوده است. **سمرقند** همواره زیر فشار نظامی **سکادیان** و متحدین **ترکشان** بود و سقوط **کاماراجا** آنرا حتی بیشتر تنها و پرت افتاده کرد: در آنجا پادگان **عرب** نمیتوانست انتظار داشته باشد برای مدت بیشتری خود را نگه دارد. بعد از آغاز 730 فرماندار جدید دیگری، **جنیاد**،⁵³ برای **خراسان** منصوب شد. بنابر سخن چینیهائی پشت پرده در دربار **دمشق**، او این کار را گرفت تنها چون که او بزن خلیفه گردن بند بویژه پر ارزشی داده بود. او جوان و بی تجربه بود، هرگز پیش از این از استان دیدن نکرده بود. بمحض (بی آمیغ) اینکه او **بخراسان** رسید، از رودخانه رد شد و جنگ آوری را آغاز کرد.

اولین هدف او **تخارستان** بود، بنابراین او به **بخارا** رفت، که هنوز در دست **عربها** بود. او ارتش خود را تقسیم کرد و واحدهائی به جهت های گوناگون فرستاد و قتیکه از **سورا بن حور**، فرمانده **سمرقند**، پیام آمد که میگفت او زیر حمله است و نتوانسته است از دیوار های بیرونی دفاع کند. او بتندی احتیاج به کمک دارد. افسر با تجربه ستاد به **جنیاد** اخطار کرد که او باید صبر کند تا تمام سربازهای خود را جمع کند؛ **ترکها** ارتش نیرومندی دارند و "هیچ امیری نباید از **آمودریا** با کمتر از پنجاه هزار مرد بگذرد". در هر صورت **جنیاد** از خطری که **مسلمانها** در **سمرقند** با آن روبرو بودند بخوبی آگاه بود و آسیبی که بشهرت او خواهد خورد اگر او از کمک کردن بانها کوتاهی کند و شهر فرو ریزد. او اعلان کرد که او از رودخانه خواهد گذشت و بسوی **سمرقند** خواهد رفت، حتی اگر او تنها تعداد کمی از مردان قبیله خودش را داشته باشد که از **سوریه** با او آمده بودند.

اولین ایستگاه او **کیش** بود. در اینجا او پی برد که **ترکها** پیش از این چاه های آب زیادی را زهر آلود کرده اند و بسوی او پیشروی میکنند. او میباید آنها را شکست دهد و یا از آنها بگذرد اگر میخواست **سمرقند** را آسوده کند. دو راه از **کیش** به **سمرقند** وجود داشت. یکی از دشت بسوی غرب دور میزند، سپس پشت دور پایانه کوهستانها بسوی دره **زرافشان** میرفت. دیگری بیشتر مستقیم بود اما درگیر بالا رفتن از شیب تند و سخت گذرگاه **تشتک کاراچا** بود. و قتیکه **جنیاد** از مشاورانش پرسید چه راهی را آنها فکر میکنند او باید برود، بیشتر آنها براه مسطح علاقمند بودند، اما یکی از افسران بیشتر ارشدش، آنکه باو توصیه کرده بود بدون ارتش بزرگ از رودخانه نگذرد، گفت بهتر آن خواهد بود که از گذرگاه برویم: "کشته شدن با شمشیر بهتر از کشته شدن با آتش است،" او استدلال کرد. "راه از میان دشت درخت و علف بلند در خود دارد. سالها است که در آن ناحیه کشت نشده است. اگر ما با **خاقان** در آنجا روبرو شویم، او آنجا را آتش خواهد زد و ما در آتش و از دود کشته خواهیم شد."

روز بعد ارتش اقدام به بالا رفتن از گذرگاه کرد. روحیه ضعیف بود: خیلی از سربازها آشکارا بتوانائی های نظمی **جنیاد** بی اعتماد بودند و، طبق معمول، ادعا میکردند که او به بعضی قبایل بیشتر میرسد تا دیگران. آنها با دشمن در 26 کیلومتری (6 فرسخی) شهر روبرو شدند. در حالیکه مردها برای غذا خوردن توقف کرده بودند دشمن پدیدار شد و **جنیاد** خط جنگی خود را با عجله آرایش داد بین کناره های گذرگاه، هر گروه قبیله ای بعنوان یک واحد میجنگید و زیر فرمانده خودش دور پرچم خود گرد آمده بودند. او دستور داد فرمانده ها در موضع خود سنگر خاکی بکنند.⁵⁴ **جنیاد** آغاز کرد با فرماندهی در مرکز خط اما بزودی بسوی جناح (بال) راست رفت، جائیکه قبیله **عضد** زیر حمله شدیدی بود. حالا **جنیاد** آمد و درست در کنار پرچم آنها ایستاد تا پشتیبانیش را نشان دهد. کردار او قدر دانی نشد. پرچم دار رُک بود "اگر ما پیروز شویم، برای منافع تو خواهد بود، اگر ما هلاک شویم، تو برای ما اشک نخواهی ریخت. به زندگیم سوگند، اگر ما پیروز شویم و من بجا بمانم، من یک کلمه دیگر با تو سخن نخواهم گفت!" همبستگی قبیله ای دور پرچم بود که این واحد را باهم نگهداشت، نه وفاداری به فرمانده و هنوز کمتر از آن به خلیفه ای در دور دست **دمشق**. نبرد تن به تن خیلی درنده واری بود؛ شمشیر ها از بکار بردن زیاد کند شدند و برده های **عضدی** چوبهای خمیده را بریدند تا با آنها بجنگند. نبرد

ادامه یافت تا وقتیکه هر دو طرف از خستگی میدان نبرد را ترک کردند. اراده پرچم دار به آزمایش گذاشته نشد، برای اینکه او با هشتاد نفر از همقطاران **عضدی** خود در حالیکه دلیرانه میجنگید کشته شد.

طبق معمول با گزارش های نبرد در تسخیرهای اولیه اسلامی، ما یک تعدادی آرایش ها داریم، تا یک تصویر کلی. بعضی از این شاخ و برگ ها داستان های شهید شدن هستند، بدون شک نگهداری شده بودند تا با ایمان ها را در جنگجویی های بعدی بریبانگیزند. همه آنها کلمه کلاسیک (و مدرن) شهید را بکار میبرند و راه های متفاوتی را نشان میدهند که یک مرد میتواند باین تشخیص اسلامی نائل شود.

یکی از آنها خیلی نگران بود یک مرد خیلی ثروتمند⁵⁵ کسیکه بتازگی از زیارت مکه بازگشته بود، و برای آن مقدار زیاد 180000 دینار خرج کرده بود، که بیشتر آن را به ملاها داده بود. حالا او همراه ارتش بود با قطاری از تدارکات خصوصی از صد شتر که با ساویق برای سربازها، نوعی تمشک نرم، بار شده بودند. پیش از رفتن او از مادرش خواست برای او دعا کند تا خدا شهید شدن او را برآورده کند و دعاهای مادرش پاسخ داده شد. وقتی او مرد دو برده با او بودند. او بانها دستور داد تا فرار کنند و جان خود را نجات دهند اما آنها رد کردند و در کنار او جنگیدند تا وقتیکه تمام آنها کشته شدند، تا آنها هم شهید شده باشند.

در داستانی دیگر، قهرمان⁵⁶ که شکوهمندانه مسلح و با زره ای مطلا بروی اسب کردنی بود. او هفت بار به داخل صف دشمن حمله کرد، با هر حمله یک مرد را کشت بنابراین همه در آن بخش نبرد با او کوبیده شده بودند، که شامل دشمن هم میشد. یک مترجم فریاد زد که اگر او باین سو بیاید، انها پرستیدن بت خود را ترک خواهند کرد و بجای آن او را خواهند پرستید! احتیاج ندارد که گفته شود، **مسلمان** مومنی که او بود، او هرکدام از این فکر ها را با خوار شمردن آنها رد کرد، برای اینکه او گفت، "من میجنگم برای اینکه شما بت پرستیدن را ترک کنید و تنها خدا را بپرستید". او جنگید تا اینکه قصابی شد و به شهادت رسید. هنوز در داستان دیگری، شهیدی که میباید میشد⁵⁷، از همسر خود پرسید چگونه او واکنش نشان خواهد داد اگر او بروی زمین در لای پتوئی خون آلود از نبرد آورده شود. طبیعتاً زن بیچاره پریشان شد و آغاز به پاره کردن لباسها و روسری خود کرد. در هر صورت شهید از ماده خشکتری ساخته شده بود، اگر کمی نامهربان به زن: او گفت، بس کن. "اگر هر زنی روی زمین از من رو گرفت، من او را بخاطر حوری های چشم سیاه بهشت رد خواهم کرد!" با آن او بزد و خورد برگشت و شهید شد.

بنظر میرسد برگشتگاه نبرد یک حمله قاطع **ترکها** به خط دفاعی **عربها** بود. **جنیاد** با تاکتیکی که نمونه وار ارتش های **اموی** بود پاسخ داد. او به مردان خود دستور داد تا از اسب های خود پائین بیایند و بروی زمین قرار بگیرند. آنها روی زمین زانو زدند با نیزه هایی که سرشان بالا بسوی دشمن بود. نوعی دیوار از سرنیزه درست کردند. در حالیکه با خندق هایی که کنده بودند حمایت میشدند، انها میتوانستند با مقداری اتکا بنفس با دشمن رو برو شوند.

در هر صورت موضع **جنیاد** خیلی ضعیف باقی ماند. سربازان او با آشکاری تلفات قابل ملاحظه ای را تحمل کرده بودند و او برای شکستن خط و رفتن **بسمرقند** شکست خورده بود، و آنطور که بود او در گذرگاه کوهستانی غیر دوستانه ای گیر کرده بود. بعضی نشانه هائی وجود دارد که **ترکها** به پشت سر او دور زده بودند و خط تدارکات از **کیش** را بریده بودند.⁵⁸ در این شرایط خطرناک او توصیه یکی از افسران را پذیرفت پیامی برای **ساورا**، فرماندار **سمرقند**، فرستاد و باو دستور داد امنیت شهر را ترک کند و بکمک او بیاید. تصمیم زیاد دلیرانه ای نبود. افسران باو گفتند که او انتخابی دارد بین هلاک شدن خودش و یا هلاک کردن **ساورا**، که بان او جواب داد برای او "آسان تر" است تا **ساورا** کشته شود.⁵⁹ و قتیکه دستور به **ساورا** رسید تا به **جنیاد** بییوند، در ابتدا او از اطاعت خود داری کرد و افسران خود او اشاره کردند که او به دام مرگ قدم میگذارد، اما **جنیاد** پیام توهین آمیز دیگری فرستاد، او را فرزند زن ناپاک خواند و تهدید کرد یکی از دشمنانش را خواهد فرستاد تا جای فرماندهی او را بگیرد. در پایان **ساورا** احساس کرد او انتخابی ندارد مگر اطاعت. دوباره افسران اصرار به احتیاط کردند، و پیشنهاد دادند که او از راه رودخانه برود، اما **ساورا** جواب داد که آن دو روز میکشد؛ بجای آن او برای به **جنیاد** در بامداد رسیدن یک رژه وار شبانه را دستور میدهد. **ترکها** بیدرنگ از حرکت او آگاه شدند و در بامداد جلوی او را گرفتند. در آنجا مقداری درگیری جنگی سخت شد و **ترکها** علفزار را آتش زدند تا از رسیدن **مسلمانها** به آب جلوگیری کنند. یک بار دیگر **ساورا** جویای عقیده افسران شد. یکی اشاره کرد که **ترکها** تنها بدنبال حیوانات و تاراج هستند؛ اگر آنها حیوانات را قصابی کنند و بسته هایشان را آتش بزنند و شمشیر هایشان را بیرون بکشند، **ترکها** آنها را بحال خود رها خواهند کرد. دیگری پیشنهاد کرد آنها میباید از اسب هایشان پائین بیایند و پیاده با نیزها در پیش شان پیشروی کنند، یک نوعی دیوار نیزه متحرک. **ساورا** تمام این توصیه ها را رد کرد و تصمیم گرفت یک حمله مستقیم بکند. شرایط وحشتناک بود، **ترکها** مانند **مسلمانها** در دود و خاک ناپدید شده بودند و در آتش میافتادند، **ساورا** زمین خورد و رانش خرد شد. در گرما و خاک، نیروهای **مسلمان** پراکنده شدند و **ترکها** آنها را شکار میکردند و یکی یکی آنها را میگرفتند. از 12000 مردی که از **سمرقند** با **ساورا** بیرون آمدند تنها 1000 مرد بجا ماندند.

در این میان **جنیاد** از وضعیت دوگانه وار بهره برداری کرد و بسوی **سمرقند** رفت، اما او هنوز از گرفتاری رها نشده بود. بنابر توصیه یکی از افسران بیشتر با تجربه اش⁶⁰ او بجای فشار آوردن برای رفتن بسوی شهر اردو زد. بهمان خوبی بود که او انجام داد، چون اگر **ترکها** او را در زمین باز گیر میاوردند، احتمالاً او را از بین میبردند. آنطور که بود بامداد بعد نبرد سختی میباید می بود. **جنیاد** دستور داد هر برده ای که برای **اسلام** بجنگد آزادی خود را بدست میاورد. سربازان معمولی شگفت زده شدند با درنده وارگی که برده ها میجنگیدند، در پتوی زین سوراخ میکردند و بعنوان بدل زره روی سرشان می گذاشتند. در پایان **ترکها** پس نشینی کردند و **جنیاد** توانست وارد شهر شود، و خود را پشت دیوارهای بزرگ نجات داد. ارتش **ترکها** که از پیروزی کامل محروم شده بود، حالا آغاز به عقب نشینی کرد و حضور **مسلمانها** در **سکدیا** بجاماند اما تنها برای زمان حال.

قضاوت افکار عمومی مردم برای **جنیاد** سخت بود و انتقاد شاعران از او وحشیانه بود:

بعلت نبرد تو گریه میکنی / تو میباید از رهبری برداشته شوی / تو ما را ترک کردی مانند حیوان قصابی شده / بریده شده برای
پستان گرد دختری / شمشیرهای کشیده خون آلود / دست ها از آرنج بریده شده / در حالیکه تو مانند یک دختر نوزادی بودی که در
خیمه مادرش بود / بدون درک اینکه چه میگذرد / اگر در روز نبرد تنها تو بداخل چاهی افتاده بودی / وبا گل خشک سخت پوشیده
شده بودی / جنگ و پسرانش با تو بازی میکردند / همانطور که عقاب با کبک بازی میکند / قلب تو از ترس جنگ بیرون پرید /
قلب پرواز کرده تو باز نمیگردد / من از چشمان گشاد زیبای تو متفرم / و صورتی در بدن فاسد / **جنیاد**، تو از نژاد واقعی عرب
نیستی / و اجداد تو فرومایه بودند / پنجاه هزار سرگردان بقتل رسیدند / در حالیکه تو برای آنها گریه کردی مانند گوسفند گمشده.

شهرت هیچکس از قصابی مانند این نمیتوانست بجابماند. **جنیاد** تمام اعتبار خود را بعنوان یک رهبر نظامی از دست داد و برای
همیشه شرمنده شد. در این میان هوای شهادت در بالای میدان نبرد مانده بود جائیکه **ساورا** و مردانش جان سپرده بودند. بعضی ها
ادعا کردند خیمه ها برای آنهایی که بزودی شهید میشدند در بین زمین و آسمان زده شده بود، بعضی جداً میگفتند زمینی که آنها بروی
آن افتادند بوی مشگ میداد.⁶¹

پس از اینکه **جنیاد** در مقام خود در 734 مرد اختلاف آشکار در میان **عربهای خراسان** بروز کرد و توانورزی فرمانداران **اموی** با
ارتش شورشیه به رهبری **حریث بن سوراج** تهدید شد. رنجیدگی برای پرداخت و سختی های جنگجویی با قحطی و جنگ آوری مدام
افزون شده بود. سالی که **حریث** شورش کرد، 6-734، به پائین ترین بخت **عربها** در ماورای **آمو دریا** نشان زد. بنظر میرسد تمام
سرزمین های ماورای **آمودریا** از دست رفته بود مگر **کیش**. پادشاه **سکدیا کوراک** بنظر میرسد توانسته بود اختیار پایتخت باستانی
خود **سمرقند** را پس بگیرد.⁶² آن قابل ملاحظه ترین برگشت در تسخیر **عرب** بود که در هیچ میدان عملیاتی تن بان داده نشده بود و
قابل توجه است که آن بمدت کمی بعد از شکست ارتشهای **عرب** در **اروپا** در نبرد **پویتیر** در 732 بود. اما در آنجا یک تفاوت مهم
وجود داشت. در **عرب**، **پویتیر** واقعاً پایان پیشروی **عربها** را نمایندگی میکرد. در شرق، پیامد نبرد گذرگاه **تشتاکاراجا** برگشت جدی
را نمایندگی میکرد اما تنها یک برگشت موقتی بود.

سعد بن عبدالله، ناصر بن سایر و پیروزی اسلام. 51-737

وضع برای **عربها** در 737 آغاز به تغییر کرد. **کوراک**، پادشاه **سمرقند** بجامانده پیر خردمند، بعلت های طبیعی جان سپرد و پادشاهی
او در میان فرزندان او تقسیم شد. زمستان آن سال، **خاقان**، همگام با **عرب** شورشیه **حریث بن سراج**، **تخارستان** را اشغال کرد. در آن

زمان فرماندار عرب (اسد بن عبدالله) پایتخت خود را از مرو به بخارا منتقل کرده بود. احتمالاً او میخواست از نزاع گروه‌های عرب در پایتخت باستانی فرار کند اما مرو همیشه پایتخت اشغال‌کنندگان شرقی بود یا ساسانیان و یا عربها، و همچنین ممکن بود او امیدوار بود با رفتن به پایتخت باستانی بخارا قادر خواهد بود علامت متفاوتی به اشراف محلی بفرستد. اسد رابطه خوبی با خیلی از آنها داشت، که گفته شده است شامل برمک نیز میشد که بنیان‌گذار سلسله مشهور وزیرهای برمکی است، و سامان خدا، اجداد سامانیان کسانیکه بر بیشتر خراسان و ماورای آمودریا در قرن دهم قانون ورزی میکردند. دیپلماسی اسد و سیاست مسالمت‌آمیز او در این منطقه ممکن است برای ریختن بنیاد تسلط آینده مسلمانان ها تفاوت مهم و لازم را میداشت.

در دسامبر 737 خاقان آغاز به حمله‌های غارتگرانه در محله‌های بخارا کرد، او اشتباه مرگ بار پراکنده کردن سربازان خود را کرد تا به شهرها و دهکده‌های تخارستان حمله‌های غارتگرانه بکنند، شاید برای پیدا کردن تدارکات در این زمان تاریک و در ماندگی. اینکه آیا رفتار اسد آنها را جلب کرد و یا بخاطر درنده‌خوئی پیروان خاقان با او بیگانه شدند، بعضی از اشراف بسوی اسد و مسلمانها رفتند. بنظر میرسد اسد، با 3000 سرباز، بیرون رفت تا با خاقان دیدار کند و او را در مکانی بنام خارستان در لحظه نیکه و وقیقه او تنها 4000 مرد با خود داشت غافلگیر کرد. جدال درنده‌وار بود اما با پادشاه جوزجان معین شد، یکی از متحدین محلی اسد، کسیکه از پشت به خاقان حمله کرد. ترکها فرار کردند در حالیکه اسد آنها را تعقیب میکرد و تنها بخاطر یک کولاک برف بود که به آنها اجازه داد تا فرار کنند و از یک قتل عام کامل جلوگیری شد.

نبرد خارستان کمی بیشتر از یک جنگ و گریز بود، اما آن بیابان قدرت خاقان و امپراتوری تورگوش نشان زد. او به دوردست‌های شرق عقب‌نشینی کرد بیابگاه خود در دره ایلی. شکست خورده، با شهرتی بیاد رفته، او بدست زیر دست خود کورسول بقتل رسید. در عوض کورسول نتوانست ترکها را در برابر دسیسه‌های چینی‌ها یک پارچه نگهدارد، و با رسیدن 739 امپراتوری تورگوش متلاشی شد. میباید دو قرن پس از این میگذشت تا کشور تورگوش دوباره در آسیای مرکزی پدیدار شود.

سال بعد اسد بعلت‌های طبیعی مرد738، خلیفه هشام بعد از فاصله کمی ناصر بن سایر را بعنوان امیر جدید منصوب کرد. از بعضی جهات یک انتخاب غیر معمولی بود. تقریباً تمام مردانی که به فرمانداری خراسان پیش از او آمدند از غرب آمده بودند. خیلی از آنها هرگز پیش از آن استان را ندیده بودند. بعضی از آنها توانا بودند، بنظر میرسد بعضی منصوب شده بودند برای لطف سیاسی و یا شخصی در دمشق تا اینکه آنها چون با بیشترین درخواست‌ها برای فرمانداری این استان مناسب بودند. برعکس ناصر سی سال در این استان گذرانده بود، عملاً تمام دوران زندگی بزرگ سالیس را. او به گروه کوچکی از افسران حرفه‌ای تعلق داشت که ستاد امیر پیشین را تشکیل میدادند، اما از اینها او اولین بود که بالاترین انتصاب باو داده میشد. همچنین از بعضی جهات کمک میکرد که، مانند فتیه پیش از او، او به قبیله کوچک کینه‌نا تعلق داشت. او درگیر رقابت‌های درنده‌وار عمیق قبیله‌ای نبود که در میان خیلی

از **عربهای خراسان** ریشه دوانده بود. اما، مانند **فتیه**، موقعیت او جنبه های منفی خود را داشت: **ناصر** به پشتیبانی دمشق متکی بود، و اگر بهر دلیلی آن وجود نداشت او نمیتوانست پشتیبانی قبيله ای را فراخواند تا موقعیت خود را حفظ کند.

ناصر در لحظه خوبی اداره کردن خراسان را آغاز کرد. پیشواره او، **اسد** که برایش زاری میشد، با بیشتر اشراف محلی رابطه خوبی بر جا کرده بود. در همان زمان، **ترکهای تورگوش** دیگر قدرتی نبودند تا با آن درگیر شوند. بعضی از اشراف هنوز امیدوار بودند که **چینی ها** ممکن است دخالت کنند. در 714 از **شوش** سفیری به دربار **چین** رسید که شکایت میکرد "حالا که **ترکها** فرمانبر **چینی ها** شده اند، تنها **عربها** هستند که لعنت پادشاهی ها هستند"، اما، در حالیکه **چینی های** دوردست میتوانستند القاب دهن پر کنی بدهند، این روشن شد که آنها دخالت نظامی نخواهند کرد تا پشتیبانی موثری فراهم کنند. بیشتر اشراف میباید آگاه میبودند که حالا تنها بازیگران در شهر **مسلمانها** هستند: با آنها میباید جوری کنار بیایند و یا اینکه از بین بروند.

مانند **فتیه** پیش از او، **ناصر** بروی دو راه سیاسی کار میکرد. همانطور که **گیب** میگوید، "او بی حاصلی تلاش برای یکپارچه نگهداشتن کشور تنها با نیروی وحشیانه، و بی حاصلی کوشش با بکار بردن زور را دیده بود."⁶³ اندکی بعد از منصوب شدنش، او در مسجد در پایتخت استانی **مرو** سخنرانی ای کرد.[†] که بطور کلی بیانیه سیاسی بود.⁶⁴ در نگاه اول، بیشتر در باره پول بود. او روشن کرد که او **نگهبان مسلمانها** شده است و بنابر آن **مسلمانها** (باید توجه شود، نه **عربها**) مزیت مالیاتی خواهند داشت. تمام زمینها بدهی خراج مالیاتی خواهند داشت اما **مسلمانها** از جزیه معاف خواهند بود، که با آن منظورش مالیات فردی بود. استنباط روشن بود: تمام **مسلمانها**، چه **عرب** و یا دیگر شده های محلی، شأن و مزیت مالی یکسانی خواهند داشت؛ تمام بی دین ها، از هر طبقه و یا پیشینه نژادی، میباید جزیه پرداخت میکردند. گفته شده است 30000 **مسلمان** که مالیات انفرادی پرداخت میکردند حالا دیگر مجبور نبودند پرداخت کنند، در حالیکه 80000 بی دین مجبور بودند شروع بپرداخت کردن کنند. البته، تاثیر حکم **ناصر**، یا بهتر آئین نامه او برای وضعیت با هرج و مرج گذشته، استنباط گسترده ای داشت؛ دیگر شدن به **اسلام** بدین معنی بود که شخص جزو برابر اجتماع قانون ورزان میشد. آن پاداشی روشن و جذاب بود و نقشی بازی کرد در آفریدن طبقه قانون ورز در **خراسان** و ماورای **آمودریا** که با دین **اسلام** معین میشدند تا با شناسائی نژادی **عرب**. بدنه این **مسلمانهای خراسانی** بود که بر ضد **ناصر** و دولت اموی در 747 به شورش برخاست و **عباسیان** را بعنوان قانون ورزان دنیای **اسلام** در 750 گماشتند.

بنظر میرسد در کوتاه مدت، سیاست **ناصر** موفقیت آمیز بود. این واقعیت که ما عملاً در این زمان در باره **تخارستان** و **خوارزم** هیچ چیز نمیشنویم، و اندکی در باره **سکدیا**، پیشنهاد میکند که این ناحیه ها بطور عمده صلح آمیز زیر قانون **مسلمانها** بودند. ممکن است با رسیدن این زمان بیشتر اشراف این ناحیه **باسلام** دیگر شده بودند، و این مطمئناً در باره آنهایی که ما میدانیم، بطور

† مراسم جمعه تنها وقتی بود که امیر میتوانست رهبران **مسلمان** در شهر را مخاطب قرار دهد و در باره موضوع های روز اطلاعیه های عمومی [†] بدهد.

قابل توجه قانون ورزان بخارا و برمکی های بلخ درست است. واحد هائی از ماورای آمودریا در ارتش ناصر خدمت میکردند: وقتیکه او به شوش در 739 حمله های غارتگرانه میکرد، او 20000 مرد از بلخ، سمرقند، کیش و حتی از مکان وحشی دور افتاده اوشورساتا در نیروهای خود داشت. بعضی از اینها ممکن بود نسب عرب داشته باشند، اما مانند این است که بیشتر آنها محلی بودند و به ارتشهای مسلمان بامید پرداخت و غارت ملحق شده بودند.

ناصر اقدام به تشویق بازرگانان سکدیا کرد تا برگردند، کسانی که در دوران جنگ های 720 به شرق به فرکانا فرار کرده بودند. این موضوع آسانی نبود. سکدیان شرایطی را در خواست میکردند. اولین آنها این بود که آنها را که باسلام دیگر شدند و از آن پس مرتد شدند نباید مجازات بشوند. این یک مشکلی بود؛ مجازات مرتد شدن در اسلام مرگ (و هنوز هست) بود، و آنرا دور زدن کار آسانی نبود. جالب است که ناصر مجبور نبود این را از یک دانشورز دینی بپرسد پیش از اینکه تصمیم خود را بگیرد. این روز هائی پیش از مدون شدن قوانین اسلام بود، و او بسادگی به ابتکار خود تصمیم گرفت که این امتیاز باید داده شود. حتی نیم قرن بعد، فکر اینکه چنان جوهر آشکار اسلام میتواندست بنا بر توانورزی فرماندار استان نادیده گرفته شود غیر قابل فکر کردن بود، اما در شرایط این مرزهای خشن پیشواره ناصر میتواندست بخاطر منافع بزرگتر اسلام جان بدر ببرد. سپس پرسش مالیات های عقب افتاده بود که خیلی از تاجرها بدهکار بودند، اینها هم پاک شدند. در پایان پرسش مسلمانانهائی بود که سکدیان زندانی نگه میداشتند. شاید شگفت آورانه، ناصر موافقت کرد که اینها احتیاج دارند که برگردانده شوند تنها بعد از اینکه اجداد آنها توسط یک قاضی مسلمان بررسی شد. ناصر بوسیله بعضی از مراکز مقدار زیادی انتقاد شد و خلیفه هشام خودش در ابتدا توافق نامه را رد کرد، اما در پایان او موافقت کرد که مهمترین چیز جلب کردن این مردان کامیاب و نیرومند است. قرار داد بسته شد و تاجرها به سکدیا برگشتند.⁶⁵

تنها عملیات تهاجمی که ناصر بان اقدام کرد اعزام نظامی 739 به شوش و فرکان بود. گزارش این جنگجویی ها مصور اما گیج کننده است و جریان وقایع کاملاً روشن نیست. وقتیکه ارتش ناصر به دور دست فرکان رسید آنها شهر قبا را محاصر کردند، در پایان با پسر قانون ورز برسر شرایط توافق کردند. بوسیله یک مترجم مذاکرات با مادر شاهزاده جوان جریان یافت؛ گفته شده است که او از فرصت بهره برد برای دادن یک سخنرانی کوتاه درباره پادشاهی، که بما نگاهی کوتاه از ذهنیت این توانورزان ایرانی شرقی میدهد. "یک پادشاه یک پادشاه حقیقی نیست"، او آغاز کرد، مگر اینکه او شش چیز داشته باشد: یک وزیر که او بتواند تمایلات رازوارنه خود را باو بگوید و کسیکه توصیه های قابل اعتماد باو بدهد، یک آشپز کسیکه، هر وقت شاه احساس میکند غذا دوست ندارد، چیزی پیدا کند که او را بخوردن وسوسه کند؛ یک همسر که، با فکر بهم ریخته ای می رود تا او را ببیند و بصورت او نگاه کند، و این باعث شود که نگرانی های او ناپدید شود؛ یک دژ که بتواند در آن پناه جوید، یک شمشیر که از کار نیفتد وقتیکه او با دشمن میجنگد و یک خزانه که او بتواند از آن در هر جای دنیا که بخواهد زندگی کند.⁶⁶

همچنین از کرداری که با پسر **فتیبه** فرماندار قدیمی میشد تکان خورد، کسیکه نسبتاً مکانی معمولی را در اردوگاه فرماندار اشغال کرده بود. او شکوه کرد، "شما **عربها** ایمان ننگه نمیدارید و همینطور رفتاری مناسب با یکدیگر ندارید. این **فتیبه** کسی بود که زیر بنای قدرت شما را ریخت، همانطور که من خودم دیدم. این پسر او است، با اینوجود او را پائین تر از خود می نشانی. شما باید جای خود را عوض کنید!" این یک تائیده ای است از شهرت **فتیبه** بعد از مرگ زشت او و اهمیت میراث شأن او که هنوز بعد از بیست سال وجود داشت.

بنظر میرسد این جنگجویی نشانه میزند به پایان اعزام های نظامی تهاجمی اصلی. **ناصر** ممکن است برای آرام کردن **سکدیا** وقت گذاشته باشد اما از 745 بعد او کاملاً مشغول **مرو** و **خراسان** و جنبش شورشی بود که بعداً انقلاب **عباسیان** میشود. اکنون که **ترکها** مانعی بین دو کشور بزرگ نبودند سفیرانی به **چین** فرستاده شد تا روابط را منظم کنند. بنظر میرسد یک سفارتی در 744 قصد داشت تا ارتباطات تجارتي را توسعه دهد و شامل نمایندگانی بود از شهرهای **سکدیا تخارستان**، **شوش**، و حتی **زابلستان** (در جنوب افغانستان). سفرای بیشتری در 745 و 747 فرستاده شدند.⁶⁷

اصولاً با رسیدن سال 750 تسخیر ماورای **آمودریا** کامل شده بود و مرزهای شمال شرقی دنیای **اسلام** در امتداد خطی که کم و زیاد بدون تغییر برجا شده بود و تا آمدن **ترکهای سلجوق** سه قرن بعد باقی ماند. همچنین آن مرز سکونتگاه ها بود. قانون ورزی **اسلامی** در مکان هائیکه در آنجا شهرهای باستانی و دهکده هایی وجود داشت برجا شده بود. بیشتر بسوی شرق، در چمن زارهای گسترده **قزاقستان** و **قرقیزستان**، باورهای باستانی و روش های زندگی بدون تغییر بزرگ ادامه پیدا کرد. تسخیر ماورای **آمودریا** سخت ترین تسخیری بود که ارتشهای **مسلمان** هرگز به آن دست زدند. مخالفان آنها مصمم و پایدار بودند، و ارتش های **اسلام** بکرات برگشتندگی های خود را از سرگذراندند. در پایان، تنها وقتیکه امیرانی مانند **اسد بن عبدالله** و **ناصر بن سایر** اقدام به همکاری و همراهی با برگزیدگان محلی کردند تسخیر و رای **آمودریا** امکان پذیر شد. در این مکان مطمئناً **اسلام** بر دین محلی پیروز شد، اما ارزش ها و قانون ورزی اشراف ماورای **آمودریا** بجا ماندند و فرهنگ **ایرانی** آن بر فرهنگ تمام دنیای **اسلامی** شرق اثر گسترده ای گذاشت.

در هر صورت، در آنجا یک عمل پایانی جنگجویانه تعیین کننده برای **آسیای مرکزی** وجود داشت. ما از آن عملاً در منابع **عربی** هیچ چیز نمیدانیم، اما گزارش سالیانه **چینی** ها بعضی از جاهای خالی را پر میکنند.⁶⁸ در 747 و 749 شاهزاده **تخارستان** در خواست کمک از **چینی** ها بر ضد راهزنان در **گیلگیت** کرد، نزدیک سرچشمه رودخانه **سند**، مکانی که ارتشهای **مسلمان** هرگز در آن نفوذ نکردند، در امتداد راه **چین** که بعضی وقتها توسط تجار **سکدیان** بکار برده میشد. فرماندار **چینی کورا** یک افسر **کره ای** را میفرستد تا با این مشکل در گیر شود. در یک سری جنگ های شگفت آور، او از کوهستانها در امتداد راه با شیب تند آنچه حالا بزرگ راه **کاراگوم** است میگذرد و شورشیان را شکست میدهد. او سپس با پادشاه **فرکان** فراخوانده میشود تا در اختلاف او با پادشاه همسایه

شوش کمک کند. نیروهای چینی در پایان شوش را میگیرند و شاه فرار میکند تا از امیر عباسیان، ابومسلم کمک بگیرد، که خود را در سمرقند مستقر کرده بود. ابومسلم نیروئی زیر فرمان یکی از ستوان هایش زید ابن صلاح فرستاد. چینی ها با متحدین فرکانی خود و تعدادی ترک با ارتش مسلمان در جولای 751 روبرو شدند. این اولین و آخرین باری بود که ارتشهای عرب و چینی درگیری مستقیم داشتند. عربها پیروز شدند اما غم انگیز است که ما جزئیات بیشتری از این جدال نداریم.

این درگیری بر پایان دورانی نشان زد. نیروهای عرب هرگز به شرق فرکان یا شمال شوش نفوذ نکردند، هرگز راه ابریشم را به سینک یانگ و گذشتن از صحرای کوبی دنبال نکردند. همچنین این آخرین باری بود که ارتشهای چینی هرگز اینقدر به غرب رفتند. آنها احتمالاً با نیروی زیادی برمیگشتند تا انتقام شکست را بگیرند، اما چهار سال بعد، در 755، آسیای مرکزی و خود چین با شورش ان لاشان از هم پاشیدند، و میباید یک هزاره میبود پیش از اینکه ارتشهای چینی دوباره در کاشغر پدیدار شوند. هر امیدی که اشراف سکدیا داشتند که چینی ها آنها را برضد عربها پشیبانی خواهند کرد برای همیشه پایان یافت. نبرد تاراو و یا تالاس، مانند نبرد پویتیرزدر 732 در غرب، در منابع عربی همزمان بکوتاهی گزارش شده است. هر دو به دورترین محدوده توسعهگری عرب در مکان های خود نشانه زدند.

همچنین نبرد تالاس در منابع عربی بیاد آورده میشود اما برای دلیلی کاملاً متفاوت. بطور گسترده ای این عقیده باور شده است که صنعتگرانی که در دوران این جنگجویی توسط عربها اسیر شدند تکنولوژی ساختن کاغذ را بدنیای عرب آوردند. مطمئناً این مورد وجود دارد که پیش از این چینی ها کاغذ را میشناختند، اما در اجتماع اسلامی تنها از نیمه دوم قرن هشتم پدیدار میشود، و پاپیروس و پوست را بعنوان ماده اصلی نوشتن جایگزین میکند. ما نمیتوانیم بگوئیم دقیقاً چه واقعبیت تاریخی پشت گزارش زندانی های تالاس قرار دارد. در هر صورت، چیزی که امکان دارد این است که ارتباط با چینی ها در آسیای مرکزی منجر به وارد کردن این ماده برای نوشتن شد. ارزان و آسان برای تولید کردن و بکار بردن، کاغذ تاثیر بزرگی در با سوادى و فرهنگ مسلمانها و بعداً دنیای اروپائی داشت.

1. قران 3: 169.
2. تبری، تاریخ، 11، ص. 1179.
3. تبری، تاریخ، 11، ص. 1290-91.
4. تبری، تاریخ، 11، ص. 1185-6.
5. بارتولد، ترکستان، ص. 117.
6. نارشاخی، تاریخ بخارا، ص. 44.
7. تبری، تاریخ، 11، ص. 1185-90؛ نارشاخی، تاریخ بخارا، ص. 5-43.
8. تبری، تاریخ، 11، ص. 1185-90.
9. نارشاخی، تاریخ بخارا، ص. 45 و یاد داشت ب.
10. تبری، تاریخ، 11، ص. 1198-9.
11. تبری، تاریخ، 11، ص. 1202.
12. نارشاخی، تاریخ بخارا، ص. 63.
13. همان، ص. 9-47.
14. همان، ص. 52.
15. تبری، تاریخ، 11، ص. 1206.
16. تبری، تاریخ، 11، ص. 1207، اما سی اف. ص. 1218، جایی که تنها در آن چندین راهزن بود.
17. ای. کانبلاچ، باستان شناسی و معماری افغانستان (استراد، 2002)، ص. 162 و تصویر های 7 و 17.
18. تبری، تاریخ، 11، ص. 1221.
19. تبری، تاریخ، 11، ص. 1226.
20. تبری، تاریخ، 11، ص. 1230.
21. گیب، تسخیر عرب، ص. 42.
22. تبری، تاریخ، 11، ص. 1229-30.
23. تبری، تاریخ، 11، ص. 1235.
24. تبری، تاریخ، 11، ص. 1240-41.
25. ف گرنت و سی راپین، سمرقند عهد عتیق و سمرقند اسلامی، در انستیتو باستان شناسی میان ملت ها اسلامی، میر. ار. پی. گیرود (قاهره، 1998)، ص. 436-60. فرانسه
26. تبری، تاریخ، 11، ص. 1245. نگاه کنید به ترجمه. ان. 635 برای شمار های متفاوت که در بلعمی و ابن اتم داده شده است
27. تبری، تاریخ، 11، ص. 1252.
28. گیب، تسخیر عرب، ص. 45.
29. تبری، تاریخ، 11، ص. 1256-7.
30. گیب، تسخیر عرب، ص. 3-52.
31. یعقوبی، تاریخ، 11، ص. 346.
32. گیب، تسخیر عرب، ص. 50.
33. تبری، تاریخ، 11، ص. 1277-8.
34. تبری، تاریخ، 11، 1286. کلمه های که برای گذشتن بکار برده شده است جواز است، برای عربستان مدرن کلمه گذرنامه
35. تبری، تاریخ، 11، ص. 1287.
36. تبری، تاریخ، 11، ص. 1288.
37. تبری، تاریخ، 11، ص. 1291.
38. تبری، تاریخ، 11، ص. 1290.
39. تبری، تاریخ، 11، ص. 1290.
40. تبری، تاریخ، 11، ص. 1294-5.
41. تبری، تاریخ، 11، ص. 1300.
42. ال اسام ابن ال حجاج؛ تبری، تاریخ، 11، ص. 1304. ترجمه بنا شده است به آنکه اس. پاورز در ترجمه... 28، کمی افزوده شده است.
43. برای جنگ آوری ترک ها در این دوران، نگاه کنید به ای. اسپین، "گزارش های تبری از جنگ آوری ترکیز و شهادت های هنر آسیای مرکزی در قرن هشتم"، نشریه آسیای مرکزی 17 (1973): 34-130.
44. تبری، تاریخ، 11، ص. 1431؛ همچنین نگاه کنید به شعر در تبری، تاریخ، 11، ص. 1432.
45. تبری، تاریخ، 11، ص. 1421-8.
46. تبری، تاریخ، 11، ص. 1430.
47. برای نوشتارها، نگاه کنید به اف گرنت و ای. دی لا واسیلیز، "آخرین روز های پنجیکنت"، هنر جاده ابریشم و باستان شناسی 8 (2002): 96-155؛ ای. یوکابویچ، "مغ 1 من دوباره دیده ام"، مطالعات ایرانیکا 31 (2002): 53-213.
48. تبری، تاریخ، 11، ص. 1446-8، که در آن دیواجی نامیده شده است داوشینی.

-
49. دی لا واسیر، بازرگانان سگدیا، ص. 272.
50. تبری، تاریخ، 11، ص. 1518.
51. تبری، تاریخ، 11، ص. 1521.
52. سیبا ابن نومان العضدی؛ تبری، تاریخ، 11، ص. 5-1524.
53. ال جنیاد ابن عبدل رحمان الماهری؛ تبری، تاریخ، 11، ص. 1527.
54. تبری، تاریخ، 11، ص. 1638.
55. یزید ابن. ال موفادای - ال هدانی؛ تبری، تاریخ، 11، ص. 1537.
56. محمد ابن عبدالله ابن هودان؛ تبری، تاریخ، 11، ص. 1537.
57. ال نادر ابن رشیدال عبادی؛ تبری، تاریخ، 11، ص. 8-1537.
58. تبری، تاریخ، 11، ص. 1538.
59. تبری، تاریخ، 11، ص. 1539.
60. ال موجاش شیر ابن معظم ال سلامی؛ تبری، تاریخ، 11، 1546.
61. تبری، تاریخ، 11، ص. 8-1546، 1557.
62. برای بطورکلی مدرک منفی شرایط این وضعیت، نگاه کنید به گیب، تسخیر عرب، ص. 79.
63. همان، ص. 89.
64. تبری، تاریخ، 11، ص. 9-1688.
65. تبری، تاریخ، 11، ص. 8-1717.
66. تبری، تاریخ، 11، ص. 1697، کمی خلاصه شده است.
67. گیب، تسخیر عرب، ص. 92.
68. گیب، تسخیر عرب، ص. 92.